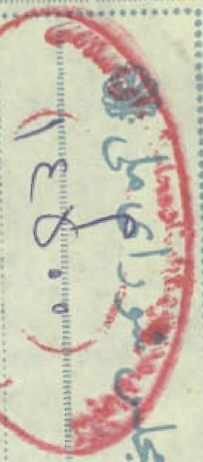


32 cm1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16

۸۸۹۲-۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتاب: جواب نامه

مؤلف: میرزا محمد باقر (خاندان ملکی نیشابوری)

موضوع:

۹۱۰۳

خطبه نامه خلیفه یزدی ائمه ائمه ائمه



شماره ثبت کتاب

۸۵۳۲۸

۱۱۸۲۵

خطی - فهرست شده
۹۱۰۳

از استاد
برگرفته از کتاب تاریخ ارادتی سینه بریل ۲۲
روزگار نهانی در خفاست بکند همه که کرامت کمالین کلاه بر این
الکافیه بگویند و بهشتی چون روزگار بزرگوار و گویای این کتاب را بگویند
باز این کتاب را در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و مالک حسین بن محمد
مکتب اهدای کرده است
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



بازدید شد
۱۳۱۳

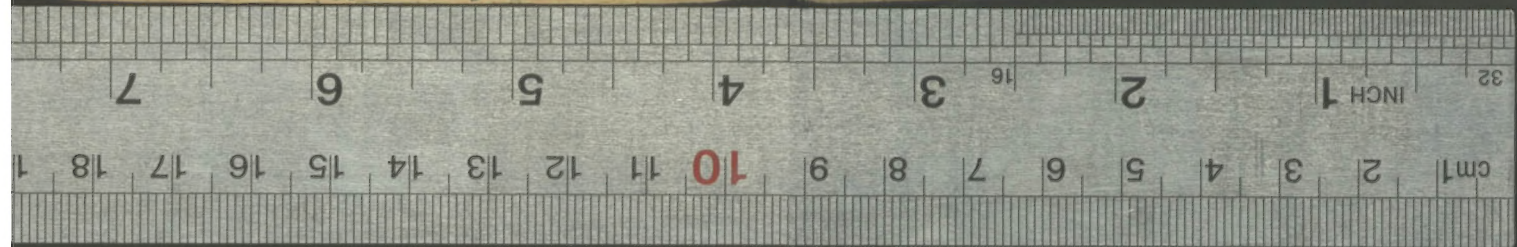


بسم الله الرحمن الرحيم و به الاستعاذه فی التیمم
 تلاش و پاسبانی اندازه و قیاس صانعی را که جوهری
 صفتش بازار کاین است جواهر ثوابت و سیارات اکر است
 حاکمی که صیر فی کاش وینا آفتاب و دراهم کو اک در بازار روزگار
 روان گردانید مبدعی که درج سیاهی سپهر از درازی پر در کرد
 و بخت نیند عارف از معارف پر کو هر ساعت حکمی که جوهر جان
 پاک را بفرع عشق و هوا با آب و خاک پیوند داد و از ابد و احوال
 ایشان انسان عظیم الشان که ابرو و زمان و ماده دور است

مردان فتنه بان وید کینه گردون ویران کند و اگر معمار
 تدبیر را اشارت نماید رفته و بختهای حوادث زمان
 مسدود گردانند جو بان حاشیش پشت پیش از پنجه کرک
 شازمی کند و میزبان انعامش میهار از خویش و پیوند
 چکانی گردانند کف کریش رزق کافیه بر ایا را کین شده
 و لطف غیمش قضای حوائج عاده خلایق را و یک شربت

عده درید باشد قطره باران که	از کینه ویران نشینش لیداز
رای میسرش ثالث نیرن	پایه قدش فسق ز قدین
در ایام حدتش جز ساقی شراب که غارت عقول می کند	
تاراج کننده نیست و بنیر گاه با کرایا رای برودن کاه بر	
فته و آشوب جز در چشم زلف بتان یافت نمی شود و بیلا	

کتابخانه
 بهمن سلطان القرا
 تبریز ۱۳۴۵ قمری



سرشک جز در جسد عاشقان صورت نمی بندد در جن مهر
غیر غنچه کل خونین دلی که در دور زمان جز غنچه بلبل
کافی بجاست **بیست** لطیف بکرم جاره پچاره کند

عداش پستم از زمانه آواره کند	در موسم عدل او سبزه بار کند
آن یاره که پیر این کل پاره کند	شاه چشید بزم رستم بزم نکند

شکوه دارارای **سی** خبر و خشم بت فکری
دوخته شجسته اخلاص شجسته دوخته عدل دارا آیت الله
پن بریت المحدث فی اعلام کلمه سنی فیل الرحمن ابرار
فیل بهاد سلطان آن فیلیت که چون قدم در میدان روزگار
نهاد بنان غم سرور و پندار سلاطین نامدار ابراهیم دار
پاره پاره کرد و دشمنان دولت قاهره را فدا لعل اسد مقهور

مغلوب ساخته از خان و مان آواره کرد ایند قلعه الله مکده
سلطان و افاض علی عاتق العباد براه و اچساز ما خرج الدر
من الصدف و وقع السهم علی الهدف بدانکه ترتیب این
رساله بر مقدمه و دو مقاله است **مقدمه** در مواد اجسام
معدن و کیفیت تکون ایشان و امور مفصله بآن **مقاله**
اول در خواهر و روی پست بابت و فائده **باب اول** در در

باب دوم	باب سیوم
در یاقوت	در زمرد
باب چهارم	باب پنجم
در زبرجد	در الماس
باب ششم در عین الهمد	باب ششم در لعل

در لاجورد

در میان مردم

五

مکملہ ہفت روزہ ۱۳۰۵

موجود اگر معقوله بعلتی نباشد واجب الوجود در دوالا ممکن

الوجود ممکن الوجود اگر در موصوفات باشد عرض بود و الا جوهر
 و جوهر اگر قابلیت ندارد که سه بعد متقاطع بر او ایاء قیام دردی
 فرض کند محسوس بود و الا جسم و جسم اگر مرکب از
 اجسام مختلفه الطباع باشد بی پیوسته بود و الا مرکب و
 مرکب یا ترکیب او پیوسته صورتی باشد مانند نجارد
 و خان یا باشد و آنچه ترکیب او پیوسته صورت باشد
 اگر آن صورت مبدأ حفظ ترکیب و تقهیر و تنمیه و تولید مثل
 و احسان و حرکت ارادی و نطق تراند بر آن مرکب
 انسان بود و اگر از این جمیع مبدء نطق نتواند بود حیوانی
 دیگر بود و اگر مبدء احسان و حرکت ارادی هم نتواند بود
 نبات بود و اگر مبدء تقهیر و تنمیه و تولید مثل نیز نتواند بود

سوراخ می کند و از انواع اصداف را در اعضا مختلف است
 و بعد از آنکه اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی
 متحرک باشند و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک جهان بزرگ
 حرکت می کند که حرکتی می شود که طیران دارد و اکثر اصدافی
 که در حوصله ایشان لای غوالی باشد مزای کف دپستی
 معتدل باشند و صدفتن ایشان بنایت خشن بود
 و اغلب اصداف یکبار را حوصله از لای خالی باشد و از
 مقام اول مردیست که در او اخر فصل شتاک زلیح صاف
 اصداف را از میان بحر محیط بکوبند و اطراف را انداخته
 مانند جاب بر خند آب شتابند و دهن را هرف و آوایش
 تیر باران ابر بهار دارد و تا در حوصله او قطره خند گردد

و بعضی روایات جنات که چون قطاوان و پستیلای باد شمال
 دریای آب را در حرکت و اضطراب آورد و اجزای شیبه آبی را
 از آب دریا جدا کرده در سطح مواج و دایره در طرفی که
 موج مکرر بود و سن باز کند تا در حوصله او مقداری از آن اجزا
 که لایق بحال او باشد گرد آید پس حوصله او چنانکه رحم
 قطعه قبول می کند قطره باران بیسان ماند اوست و یا قبول کند
 و چند روز در قفس دریا قرار گیرد بعد از چند روز بر سطح
 دریا استعلام جسته از اول صبح تا هنگام مساه و بعضی روایات
 مساوقت استواء استنشاقی سوا کند و از وقت غروب تا
 هنگام طلوع آفتاب سرد و نقاب آب کشد بعد از چند روز که
 بدین شیوه آمده شد کند و اجزای مای که در حوصله او حاصل

منفذ و منجد گردد و در قفس دریا قرار گیرد و بقدرت رب العالمین
 قطره مایه بین در زمین شود و قنار که الله احسن الخالقین
 و جمیع ازین که در توبرنوست استند لال کرده اند بر آنکه
 در ابتدا تولد مانند ازین خود است بعد از آنکه بتدریج طبقه
 بر طبقه نمون می یابد و بر خردمندان پنهان نیست که از صفت
 مذکور لازم نمی آید که نمون در باین کیفیت بود و محقق است
 صدف اقتضا کند که در نمون در حوصله او مانند صدف نمون
 توبرنوست و از دو برادران جوهری مرویست که در خزانه ملین
 الله در دانه خرمافواش نیز نمون مخوف بود که هر یک نصفی با هم
 کرد کار در آید اگر کشند بهر دو نصفی دیگر مقتضای الآن کاکان
 بحال خود باقی مانده و علی بن ابراهیم در حوصله صدف حاصل شود

در شش ماهه آب تواند که در خوشاب شود پس صدق
 شبه ریشه برآورده و مانند عوقی اشجار در زمین اسپتوار گردان
 و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در این حال خلعت حیوانی
 قطع می نماید و کوفه بقاتی می پرشد و پوشیده نیست که حرکت او
 بعد از استخوان از بحر جانچه مذکور شده مکتب این را بست
 پس بعد از مدتی که جوهر تجر در جو صد صدق قطع تمام یافته
 بحد کمال و بهر سپید سخام استخوان او باشد و اگر بعد از ارتقا
 بدرجه چپس و بهما استخوان آن نمکند مانده میوه که بعد از
 اتصال پذیرد و کمال بر شایسته را بگذارد و ملاوت و نظارت
 او را بیل کرد و او را طبعی ملام حاصل شود و اعوجاج لایس
 بواسطه نامماری مکان نمون ایشانست و نامانی بسبب

که مکان نمون ایشان نزدیک صدقه مذکورست و از تقنین
 اصداف الزان لایقی غیر بر بر می شود و از اول ماه سپک
 تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن آفتابست بدرجه باخشم
 میزان استخوان صدق از علان توان کرد و بعضی بر آنند که در
 ماه اسپتخوان نمون و در باقی سال تران **فصل بیستم**
 در تقنین اصداف و قیمت آن چپس و اجداد اصداف لای
 بحد کیمه کیمه الزان بکیر است و بحد کیمه بخی ابدار شترن متدیر
 و بعد از چستید و بخی بخی و شلی در یک بخی و در وی ثابت
 و بیدار است و در یک طایوسی سرخ الزوال است و ادون و
 الزوال اصداف در بست که بواسطه آفتی که بماده وی پسیده
 باشد تمام اخلتت بنزدی بسبب فصله که در هنگام نمون ملاتی ماده

بود شب رنگی رنگ و صفرت او را میسر و مکرر کرد اینده باشد
 یا بخت تجو لیس خراب بر دیا در میان آن که می یا قطره
 آب باشد و صفت ثقبه دانه در زمان سابق عیب می شودند
 چنانچه دانه فراخ ثقبه را بنصف بهاء دانه شک ثقبه قیمت
 می نمودند مکن در این زمان که زبنت دولت ترکانت فرقی
 جذبات نمی کنند و اگر ثقبه در میان دانه باشد یا کج بود
 باشد و دانه دو دانه ای تا پنج دانه ای مناسب اطراف را می
 زو جی عیب بود چنانچه اگر زوج داشت باشد قیمت دانه
 زیاده کرده و شاید که مضاعف شود و دانه یک مثقالی را به
 می زوجی عیب گفته و او را واسطه قلاده سازند و بر زیر گان
 خرد و آن مخفی نماید که قیمت سایر جواهره بجز رواج و

که در قرب و بعد گان و غیر آن تفاوت بسیار دارد و
 قیمتی که در این رساله ثبت شده قیمت متوسط میان
 کرانی و از رانی بحسب بازار مصر و شام و هند و و زراحی آن
 بلاد بدانکه قیمت ده عقد در که مقدار هر عقدی صد پس
 مثقالی بود نصف و ربع و دینار است و اگر نصف مثقالی بود
 دو دینار و اگر نصف و ربع مثقالی بود چهار دینار و اگر
 مثقالی بود ده دینار و اگر مثقالی و ربع مثقالی بود با بنجه دینار
 و اگر مثقالی و نصف مثقالی بود پست دینار و اگر مثقالی و
 و ربع مثقالی بود پست و پنج دینار و اگر دو مثقال و نصف
 مثقالی بود چاه دینار و اگر دو مثقال و نصف و ربع مثقالی بود
 هشتاد و دینار و اگر سه مثقال بود شصت و دینار و اگر سه مثقال

و ربع مثقالی بود نو و دینار و اگر سه مثقال و نصف مثقالی بود
 صد و دینار و اگر سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد و پنجاه
 دینار و اگر چهار مثقال بود و دو بیست و دینار یا سیصد و دینار
 و قیمت عقدی و اصل که چهار مثقال و نصف مثقالی باشد چهل
 دینار است و اگر چهار مثقال و نصف و ربع مثقالی بود
 پنجاه و پنج دینار و اگر پنج مثقال بود شصت و شش دینار
 و اگر پنج مثقال و ربع مثقالی بود هفتاد و پنج دینار و اگر
 پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود شصت و پنج دینار
 و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود نو و دینار و اگر شش
 مثقال بود صد و دینار و قیمت یک دانه در آید از مدح شفاف
 که وزن آن یک مثقال بود و موازی منقذ دینار ز راست

و اگر دو عدد از جنس مذکور یک مثقال بود صد و دینار و اگر
 چهار دانگ مثقالی بود پنجاه دینار و اگر نصف مثقالی بود
 بیست و دینار و اگر ثلث مثقالی بود پنج دینار و بعضی گفته اند که
 یک دانه در آید از آن موازی نیم دانگ باشد چهار
 دینار از دگر و اگر سه دینار بود دینار و اگر دانگی بود شش توده
 دینار و تا دو دانگ بر این قیاس هر مقداری که در وزن زیاده
 شود بماد و بار خدای کرد و از دو دانگ تا دو دانگ و نیم
 وزن چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن
 موازی دو دانگ و نیم باشد صد و شصت و دینار است
 دینار از دگر بعد از آن چون در وزن پنج یکی زیاده است کرد
 قیمت مضاعف شود و دانه که سه دانگ باشد چهار صد دینار

از د بعد از آن باند که تناوبی که در وزن پیدا شود قناعت
 بسیار در بها اعتبار کند و قیمت زر و نقره و سرخ خام و طلا و سی
 سوازی نصف قیمت بپند صافیت و قیمت سپیاه خام موزی
 ثلث قیمت او و قیمت شلجی و عدسی و شمش و قناری نصف قیمت
 مدحرج است و قیمت دلی کمتر از قیمت زیتونی و قیمت دلی
 کمتر از قیمت قاعد و عدسیست و جوی را قیمتی زیاده نیست از
 خواجه ابوریحان مولیت که در خزانه سلطان محمود داری
 از سه شقال و دو دانگ مخزون بود و مقوم ما هر از ابصد هزار
 دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود غندی از پنجاه دان
 در شاه سوار بود که اسپندوان ماه در آن روز کار هر دانه را
 مبلغ پست هزار دینار در شش ماه تقویم کشیدند و از استاد

ابوالقاسم مولیت که در زمانی که این انحصار جوهری قیمت
 جواهر امیر المومنین مختصری کرد یک دان و ده حراج علی مثال از
 دو شقال مبلغ یکصد و پست هزار دینار قیمت کرد و گوشت که اگر
 این دان را جفت بودی با نصف هزار دینار از بید پی
فصل چهارم در قیمت آن مردار بید بار در طبع خوردن
 آن مره سودار اسود دارد و در تر یک دگر تقویت نماید
 و اگر خون از کلو آید باز دارد و چون یاداروی چشم بیامیزند
 روشنائی چشم را تقویت کند و چشم از درد نگاه دارد و اگر
 مسدوم در سوده بار و غن کا و بیاض مدافع بود
فصل پنجم در بیان اموری که بر مضر اند
 و کینت جلا و محافظت آن مردار بید از گرمی آتش بزدی

مایل شود و از گرمی بدن مردم و توقف در محل نفاک طراوت
 و لطافت او را بیل کرده و از رویهای تیره مانند بری شک و کافور
 و ملاقات با ادا بن او را زیان رسد و از احتیاط که با شکیا
 خشن خوانند و چپ کرده و از وصول او و چیز نه و مانند
 نوشادر و سرکه خورده و پودر پیچیده شود و تیسر رنگ و صفای
 دریا در حوصله صدف طاری شود و یا در غار ج و آنگاه در خارج
 طاری شود یا ظاهر و باطن او تغییر کرده اند و چینی که او را هیچ
 برق و طمان نماید نه قسم اول و دوم بصلاح و اصلاح باز
 حال صلاح نیایند و قسم پیرم علاج پذیر بود پس اگر رنگ
 او بر روی مایل بود آن زردی را بحد طریق زایل توان کرد
 یکی آنکه در آرد شیر انچه چنانست و هر سه روز تغییر شیر نماید

تا زمانی که بیاض کدورت و صفه قطع نماید و لباس بیاض و
 صورت بپس کند طریقی دیگر آنست که در را باد و جزو مسادی
 از قلیه و صابون در کار نکین کیشف مزای و مسافت با تش
 غیر مشقی ضیف بخوشاند طریقی دیگر آنکه سر جزو مسادی از
 کافور و عجب متشر و سسم متشر سخی نموده در یکدیگر بر می کشند
 و در را در آن گیرند و در ظرفی بند و قدری روغن کاج بر آن
 ریزند و با تش ضیف بخوشاند طریقی دیگر آنست که در را
 بکافور از ج یا بر که بجا دهند و اگر رنگ در بر رخ مایل بود
 سر جزو مسادی از کافور و شب بمانی و اشکمان قازسی
 در یکدیگر خرد کنند و بشیر تازه بر کشند و در را در میان آن بکشند
 و آنرا در خمیر بکشند و در تنور بپزند تا خمیر بخت شود که حسیه

عارضی بیاض ذاتی انقلاب پیدا کرد تغییر در واسطه را حیض
مکروه باشد در ارباب اندازی صابون و بوره یا سر و نمک
اندزانی در اندرون ظرفی زجاجی نهند و قدری آب بر آن
ریزند و با شش غیر مشعل بکوشانند و چند انگشت برآرد و گیرند
و آب تازه کنند پس در آب پاک بشویند که تیرگی نماند
که در دست بصافیدنی یا بد طریقی دیگر است که در ارباب قدری
کافور یا بلبل شیر در قفسه کتان بندند و در ظرفی زجاجی که
در آن قدری روغن حب الخلب یا قدری روغن زیتون باشد
بر آتش خفیف غیر مشعل بخشانند که از آن در شمارند و با بخار
در سم بشمارد بعد از آن پیرون آرند و احتیاط کنند اگر
نقا کامل حاصل شده بود الماراد و الا فالعلی بعد طریقی دیگر

آنست که قیر اعلی نوشا در یک جبهه بوق و دو جبهه زنجار و
سجده قلیه در یکدیگر بکوبند و در ظرفی آغوشی کنند و بمقتضای
از وی نه گدازه سرکه سراب بر آن ریزند و بکوشانند بعد از آن
در آب سرد نهند و چندان بکشد از آنکه سر شود و نگذارند که
آب با آن بماند و قدری نمک اندزانی سوده باندرون آن
کنند و در کف نرم سازند و در سر پای در بالند و چندان
بکشد از آنکه رنگ کدورت از پیچهای حیات آسای او زایل
شود طریقی دیگر است که قطعه تیره تازه را بپزد و آن را در
بشکافند و دانه در میان دانه بنهند و دانه را در خمیر گیرند و خمیر
در کوزه سفالین نهند و سر کوزه اسپتوار کنند و با شش مشعل
پزند و بکشد از آنکه سر نشود بعد از آن دانه پیرون آرند و

بکار رود و در هند طوقی دیگر آنست که دانه را کاما پش
 ده روز در مینا آرد برنج بکذارند و اگر در لنگ بود یعنی در
 سگ نفوذ است بناید یا سوراخ او بسیار درخ بود طوقی
 اصلا خش آنست که دو پارچه مروارید که در آب و در تنگ مناسب
 او باشد یا دو قطعه صدف آب دار لطیف بقدر نسبتا بتراشند
 و بمسطکی بجز بچسبند و از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند
 که جسمه نصابی لآبی از کوه و کدورت می ماند و زنگ ایشان
 بهیچ که تمیز و تبدیل بنیزد لآبی را در ششتم باید کرد که آن
 کج یا صاموچ اسپتو اکتد و در محلی که غم و کربا بر داند استیلا
 نیاید بنهند مشروط بآنکه در حدود سالی دو نوبت از شش
 پهن آرد و قریب ساعتی در پهن بگذارند

بسیار درم دریا توست فصل اول
در صفت آن یا توست شش نوع است احمر و اصفر و
 اسود و ابيض و اخضر که از اطاموسی کریند و کبود و زبراک
 و بره جاری فب و خانی نژاد که بر این چهار نوع احوال ویر
 بسیار در اطوار از حقیقت نقصان با مزج کمال رسیده بزرگ
 و خانی را بلباس یا توئی تبدیل می نماید یا مصادف حرارت
 می شود یا مصادف برودت یا مصادف کینت متوسط یا
 ایشان و حرارت شدید است یا غیر شدید و برودت است
 یا ضعیف و کینت متوسط یا باین بقرارت یا برودت ممکن
 از قسم اول نوع اولت و از دوم دوم و از سوم سوم و از
 چهارم چهارم و از پنجم و از ششم ششم نوع اول شش

صفت دروی و ارغوانی و بهرانی و لمی و ساقی و زمانی سرفی
 بهرانی مایل برودیت و سرفی و دروی بسیدی و ازان ساقی
 بیساقی و بهرانی نام کلیت سندی در غایط روت و در خشنه کی
 که رنگ آن متوسطت میان زخمه و نار و سرفی دانه انار بعضی
 برانند که برمان شکوه قرط است و نوع دوم صفت شمش
 و نار بنی و کاسی و نوع پیچیم و خیم یکی صفتی است و نوع
 چهارم دو صفت است شدید ابیاض کثیر الشاع صنف ابیاض
 قلیل الشاع و این صنف اقل از صنف اول و دادن و ازل
 از سایر اصناف برایت است و نوع ششم چهار صنف است
 ازرق و لاجوردی و بنی و زنبی و در تحت هر یک از این اصناف
 بجهت قوت و ضعف الوان و تغییر اوصاف افراد کثیر الاختلاف

مشروح است و بعضی مردمان یا قوت را بجلد و قسم تقسیم کرده اند
 احمد و صفی و اکب و ابین و طایوسی و کبر و ازان و ازان
 اکب شده اند و یا قوت همه پستگنا بخراشد غیر غنی و الما پس
 از هیچ کدام خراشیده نشود و غیر الماس و یا قوت را الماسی
 که از جواهر غیر اصل بدخشان آن المان ندارد و از دیگر پستگنا
 بکین تراست و در دمان سرد نماید و یا قوت احمد در اندرون
 آتش سینه نماید و چون پیرون آرد بر رنگ خود رود و اگر با قوت را
 بشکی مین مثل مدور یا مربع یا مسد پس یا کب تراشیده
 باشند مسطح خوانند و اگر در تکی آن تفرقی نموده باشند
 بجای گویند و اشباه یا قوت احمد شش وجه است لعل و پیاده و
 گرگنده و کرگن و کوسر گرگنده و جهری احمد نیزه است و کرگن

جوهریت سرخ رنگ سپیده فام که در آفتاب شبانه می نماید
 و گوهر سخی است که رنگ هر یک از انواع بر اقیانوس می باشد
 و چون جلای آفتاب شبانه جلای یاقوت است که گاه میان ایشان
 اشتباه می افتد و فرق میان یاقوت و لعل و یاقوت بعد از این
 معلوم شود و قیصر یاقوت از یاقوتی آفتاب بآفتاب است که یاقوت
 ایشان را بخراشته از ایشان آفتاب بود و تاب نادر دارد یعنی
 در آتش منقش نمی شود و پایدار است بخلاف آفتاب و گاه
 گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت سینه اشتباه می افتد
 و قیصر میان ایشان بآفتاب است که یاقوت از بلور اصل و آفتاب
 از بلور سلیس می گویند که بعضی نیز مراد از آفتاب متوجه صورت
 ذمی اند که فاطمی ایشان می شود بعد کمال که آفتاب در دست

امنیت میسر سپند و اگر فاطمی ملاقی می شود بر حسب اقصای
 آن صورت بعضی دیگر از اجناس و اشیاء قبول می کنند
 مواد بسیاری از اجاز متوجه صورت باقیست یا ثقیانی اند اگر صاف
 مصادف باشد به بنایت چسبن و بهار سینه در سنگ انواع
 برایت منحنی می گردند و اگر صاف در مصادف شد منحنی کلیه
 بعضی دیگر از اجناس پس اجاری شوند و یاقوت از مندرجات
 آفتاب است **فصل دوم در کمال یاقوت و زمان کون آن**
 در جزیره ساحران که فحش آن موازی شست و دو فرسخ است
 و دو فرسخ باشد و بعد آن از جزیره متر اند یک فرسخ
 کوهی با غلظت و شکوه و آفتاب که آنرا کوه نامون می گویند و آن
 کوه از غایت ارتفاع بهر چه رسید که فاطمی آن بر برجی

بکنند فیروزه سرازیری می کنند و از انبساط و انبساط بر تپه
 کوفت میدان اوباع سرحد خود کویان برابری می نمایند
 باز بلند پرواز اندیشه بغیر از آن نمی تواند رسید
 و پیک جهان کرد نظر کرد اطراف آن نمی تواند کرد و دید هیچ
 حال کسی بر اعلای آن چون نمک تال در خاطر جهان عبور کرده
 و نشان قدم رفته در هر گاه آن مانند نقش و نگار
 دل پسیم بر آن ماه بسیار صورت بسته شعبه

تو کسی زرق و برق پای او است	سپهر لاجوردی سیاه است
کمی اندیش کرد در هر شش	کمی آینه فلز پای بر سنگ
بقه چون جریح طلسم ز قهلا	ملغ خسته اطلال نهار
و میان جمهور مردمان مشهور است که چون فلین خط خاک	

بچو در سکن افلاک معلم علم اعلی مستقیم علم آدم الی سماء اصل
 کارخانه کون و مکان واسطه علی و عند جهان شعبه

آن بگویم که در دم چینی	هم حکم در دم و هم صبر
صاحب عهد و فی ابوالبشر آدم صنی صلوات الرحمن علیه را	
از دوار الامان جهان به از الامان جنان فانی فرستادند	
کوه زامون مهبط منزل او شده در سنگ ریزه کوه	
نمک و از اعراف بر اقیانوس مخط و مندرجست بس سخانی که ملک	
مراکز باران شمشیر آتش آتش برق جلال کرده بر باره	
کوه پیکر باد سرعت بر نشیند و بگره گاه رعد فرو گرفته از کان	
توس و قرح بر قند سپهر پیکر زامون نیز باران کنه استلای	
سنگ ریزه را از دوزخ کوه خفیف دشت آورد در سنگ پاره های	

سکه یافتن رخسار که مندرج بود لیکن از پی دفع الکمال نیل
غیرت برنا صبیح حسن و جمال ایشان کشیده باشند و آن
خم خازن صیقلی اند که پنهان در آن یک رنگی می شوند و رنگهای
تختلف ایشان را متعذولی اختلاف ساخته بعد از آن چون
بر پستیاری حیثیت و جلال مذکور است از پستیاری هر آت
آسای ایشان بزدایند هر بعضی را رنگی ظاهر شود و درین
جزیره انواع یاقوت میان لای می باشد لیکن جلی از
لای اعلی است و در تاریخ سنه تسع و ستین و پستتایر بحریه
در شرقی قریه طرا از ایتیم ثلث که طول آن از جزایر فالکات
ن و عرض آن **ن** در جدا است و از بدین طبعه مصر و قاهره
با نجا نیم روز است کافی یافته و گشت و بعد از آن جهان بود

که در ویش محمد عارف نام در قریه طراساکن برود از کائنات
مذکور یاقوت صفرا الناطمی نمود و کسی را بر این اطلاع
بنود در تاریخ مذکور یا قوتی احمر گیر یافت و مبلغ پسیب
دینار فروخت خبر آن سلطان زمان رسید و سلطان
از در ویش صورت حال تحقیق نمود و کان مذکور را فوطیست
و بر آن موی کلی گذاشت و بعضی مردمان بر آن مذکور در چهار موضع
از هند و چینان غیر کرده و این کان یا قوت نیست میان قندهار
داه مراندیپ و اول ولایت جمل و حدود و بجا اول و نوا است
سیلان و حدود و بیکران بعضی حکما گفته اند که ماده یا قوت
بعد از هزار سال که در اطوار سیر می کند رنگ می گیرد و بجا هزار
سال بصورت یا قوتی اتصال می یابد و الهجده علی من قال

فصل سی و نهم در تیزاشاف یا قوت و قیمت آن

یا قوت بهرمانی و زمانی اعلی و اعلی بر اقیست اند یعنی چه هرمانی
 ترجیح زمانی بر بهرمانی می نمایند و بعضی ترجیح بر بهرمانی بر زمان
 بعد از ایشان علمی بین سماعی پس از غوائی و اعلی یواست
 از مشیت بعد از آن تاریخی پس کماهی و اسپن اصناف
 که در لاجوردی و عینیت و از وزن آن از رقیق و رقیق و قطعه
 یا قوت زمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن آن تسری باشد
 سه دینار از دو اگر نیک بود هفت دینار تا ده دینار و اگر
 ستر بود چست دینار و اگر دانی باشد پنجاه دینار و اگر دو دینار
 باشد صد دینار و اگر نیم شقال بود دولت و بیار و اگر چهار
 دینک باشد پسند دینار و اگر نیم دینک باشد هفتصد دینار

و اگر یک شقال باشد هزار دینار و هر گاه ام از این اقسام که
 مسوح باشد قیمت آن ضعیف شود و خواجه ابو یحیی کان بر
 که قطعه یا قوت بهرمانی یا زمانی مسوح عالی که از معایب خالی بود
 موازی پنج هزار دینار از دو هر چه از این مقدار زیاده باشد
 قیمت آن از ترتیب بیرون رود و قیمت یکی نصف و قیمت
 از غوائی ثلث و قیمت طردی عشر قیمت را میست و قطعه یا قوت
 زرد آبدار شفاف خالی از عیوب که موازی شقالی باشد
 پنجاه دینار از دو و دیگر از انواع را بهین و پست و قیمت کند
 غیر یا قوت سینه که قیمت بیرون رود و تفاوت قیمت اصناف
 بحسب جوده و زوالت اوصاف بر خردندان جوهر شناس
 القاس ندارد و از ثبات مرد است که نخست شمع طلب کند از با قوت

تخمه مجلس عالی امیرالمومنین منکر کل ساخت امیر شارا ایله
 کیفیت حصول آن از بختشوع پر سپید اوکت که بدرم
 علاج زبیده خاتون زن مردن اگر ششید کرده و بعد از آنکه
 شارا ایله لباس صحت پوشید این کوفی باقدی که هر دورا
 پس بعد هزار دینار فزیده بود بوی نخیله و گویند پانز
 یا قوت بلخ هزار دینار فزیده بودی در غنیمت فزیده از خواج
 ابوریحان مرویست که در خوازم دپسته کار دی از قوت
 سرخ بود چنانچه اگر میان آزاد دوت گرفته ای از هر دو
 جانب کندای آن پیدا بودی **ضلی جبارم در قاصدیت آن**
 یا قوت احمد اصف کرم و خشک دی قوت اسود و کبود سر
 و خشک دی قوت امین سر و تر دی قوت اخضر و تر غزال

اگر قوت را در بگاه در دهن نگاه دارند دل را قوت نموده
 قدم اندوه اندول زایل کند و حرارت غری را فروزد و
 تشنگی بپاشد و در مزاج حرارت و نشاط پرازد و بخت آن
 در اسودد هر که شرح توان داد و قوت بدن زیاده کند
 و خون صافی گرداند تا بحدی که گفته اند که اگر بر مرده بریزند
 خون او دیر تر زنده شود و سموم را اسودد و اگر با خود
 نگاه دارند از طاعون و عرق و صاعقه ایمن بوده و نظیر
 مردمان با قوت و شکوه باشند و خواص نواع اعلی آوی
 برده و الا ختام بالا صفر منیع الاحتمل **ضلی غم**
 در معایب یا قوت و علاج آن **تداوی کات** دی قوت و نج
 که ریبی باشد یکی شب شقیق که آنرا شسته گویند دوم

آتش که جوهر یا قوت خورده باشد بر مثال چوب پوسیده
 و این دو قسم با صلاح بار حال صلاح بیابند بیوم آتش
 که بر یا قوت نقطه ای پسیاه مانند پند ان بود و اصلاح
 این قسم است که یا قوت را بر آتش عرض کند اگر نقطه ای
 شود ضرر الماد و اگر زایل شود یا قوت را سوراخ که خرابی
 ثقیه بر روی نقطه باشد چهارم آنکه در میان یا قوت
 فرجه بود که در آن فرجه کمی یا قطره آب یا مقداری هوا
 یا قدری تراب باشد و اصلاح این قسم مختصات دزدان که
 یا قوت را سوراخ کند بوجهی که شیب بنزد رسد و آنکه در
 فرجه بود پند آنرا بختم شیب کردیت که در حین تگون بر کرد
 یا قوت می نشیند در تنگ و صفوت او را میتر و مکر میگردان

چنانچه در فصل دوم تقدم پذیرفت و طرق اصلاح این قسم
 آتش که تنگ ریزه سوده در آب حل نموده بر پای یا قوت
 بالند بظانکه سکه ریزه از نواجی سرافرب باشد و یا قوت
 در کوره تند و دمی دمنده تا زمانی که کدورت بصاف تبدیل یابد
 و اقل زمان گذاشتن یا قوت در کوره آتش یک ساعت و آنکه
 آن پست شیار ز راست و اگر یا قوت را از کوره پند آنرا
 دقتا کامل حاصل نشده باشد در همان فرجه بماند و دیگر باره
 آتش بوی سوده متد بند و رنگ او تغییر پذیرد اگر یا قوت که
 بر روی ییل باشد و آنرا در آتش غیر مشتعل اندازند زردی
 او زایل شود لیکن اگر زیادت در آتش بیاید سینه شود
 بخشن یا قوت زرد اگر دیرگاه در آتش بگذارند سینه شود از منظم

اول مردیت که با قوت سرخ را از آتش چسب و به پاره نماید
 و اگر بر جبهه و میانی آن باشد میسقط شود و اگر غالی پسیاه
 باشد تباها کرد و در وقت جلای با قوت آنست که خراج یانی را
 جندان بپزند که مشابیه آنست شود بعد از آن در آب بپایند
 و با قوت را بر آن بر زدی صفتی من بماند که جلایا بدو بر طراوت
باب سیوم در زرد فصل اول در صفات
آن زرد و جگر رنگ منقسم می شود در ذبانی و ریجانی و سلقی و
 زنجاری و کراتی و آشی و صابونی ذبانی زردی بهر آب در
 شناخت در غایت طراوت و خوش رنگی آنکه یا نلی رنگی دیگر
 بود شبیه برنگ کسی بیشتر که گاه در میان یکی می باشد
 و ریجانی زردی بهر روشن است برنگ برک ریجان و سلقی زردی

بهر سیر است برنگ برک سلق و زنجاری زردیت زنگار رنگ
 و کراتی زردی رنگ کنگره آشی زردی برنگ برک که مورد و صابونی
 زردی سینه تیره برنگ صابون و بعضی برانند که صابون اسپم
 بعد از آن در آب کدورت و صفات منقسم می شود به سلق و غلانی
 فیصلی زردیت که از غایت صفا و جوهر مانده آشی صلی کر و
 در آن توان دید و غلانی زردیت که در حلاص صلی بود
 و صفت ذوق و سرعت آنکه از شدت قوت و عدم حساب است
 برانرا از جمله صفات و علامات که زردی این علامات اشیانی باشد
 از بین و پسنگاه که باه شسته می شوند و تمیز زرد و از شب و لعل
 بهر وینا جلالت آن که در جرمینا سال جدید جلای کبر و شب
 لعل بهر شیشا بخلاف زرد که با تبا جلای نبرد و زرد و سلق

بعرف را نصب گویند و گاه باشند که چند قطعه زعفران بر روی
 پنبه با یکدیگر وصل کنند و آن قطعه را آستر خوانند و اگر که
 قطعه بزرگتر و مستطیل **مضلع دوم در کان زعفران**
نکون آن در آخر دیده استر آن از احوال قوس اند و یا بر مصر
 که طول آن از جزایر فالده است **سأ** و عرض آن **ک** درجه است
 که می جراح اندیشنی دولتانی پستویه و نخست چند می از آن
 که مکان نکون زعفران است و چون کان زعفران حفر کنند طلق
 استخراج شود بعد از آن خاک سرخ برید آید که در میان آن طلق
 زعفران ترکیب باشد که با آن طلق ریزمای زعفران خیس آن میخورد
 بود بعد از آن زعفران و نمک رسند و اگر خاک آن موضع پیریند
 در میان آن ریزمای زعفران بیاخند که کاپش خردلی بود و در آن

مجاز زعفران صابونی نکون می باید و از این جهت آنرا زعفران
 نکونند از لیساس حکم مدست که آن جوهرهای که در آن
 بر آید به وجه بصورت باقیقت یا قوت احمر سرخی می شود و بعد
 از آن بسبب مساوت برودت اجزای وی شکافتنی می گردد
 و اندرون او سپیده می شود یا حرارت بر او استیلا می یابد
 و رنگ پیردن و اندرون او سپید خطه اجزای ظاهر و باطن با
 یکدیگر مزج می کنند و از استخراج ایشان حضرت تولد می یابد
مضلع سوم در قنبر انواع زعفران و قیمت آن احسن
 انواع زعفران زعفران دبانت است که او جامع خواص جنس زعفران است
 بلکه انواع دیگر واقعی و حاصیستی چندان نیست بعد از دبانی
 ریحانی و آدون انواع زعفران زعفران دبانت و قلع زعفران دبانی

مسرور عالی که از عیب خالی باشد و وزن آن در پی بود و سوزی
 پنجاه دینار می ارزد و اگر نه دهم بود و بخت دینار و دیگر پنج دهم
 بود و هزار دینار و قیمت ریجالی سرب و قیمت مسابونی نصف سرب
 قیمت و بابت و قیمت سایر انواع متوسط است میان قیمت
 ریجانی و صابونی و زمره دار شکستن نقاشی جندان ندارد
 بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین نامی که شرف عدالت
 زمره بود و مردیت که در مدتی که از آمدن شاه می گیرند
 قطعه زمره بستی در میان خلق یافتند و در زمان اشکانی
 شد که کور آنرا وزن نمودند و معنای دهم بود و در شش قطعه
 مذکور قطعه زمره ذبائی عالی از شش دهم تگون یافت بود
 دهم از وی مردیت که قطعه زمره ریجانی یافتند که بعد از ملک و صلا

دوازده شقال بود و در هر سال دشتی آنرا بسی خوار دهم در سنگ
 تترجم کشیده که فینه ذوزن نامون پس هر وزن اگر کشید
 کمین زمره از دوشمالی ببلغ سیصد هزار دینار و خرد از خراج
 ابرو بجان مردیت که باشد یا شرکت و چه خوازم شاد قدی از
 زمره قطعه ای که ترازد و است **فصل چهارم در فامیت آن**
 هر یک زمره از خراج مردانید اید و ایس است اگر دانی زمره بود
 در خراج بار دهم سند از سم خلاص یا بی ای که در بخت و موی او
 نقاشی واقع شود اگر قطعه زمره یا خود نگاه دارند دل را تفریت
 غایت و از صبر و خواب پریشان دیدن ایمن بخش و معده و کبد را
 نافع بود و حیوانات ذوات السم از حاصل آن احتساب نمایند
 و از این جنه قناده زمره و کرون اطفال حکام می بندند و جابر این ^{خان}

در کتب تر مخزن یاد کرده که اگر افعی ملو علی نظر زمره کند پس
 الحال کور شود لیکن از خواجه ابوریحان مروریست که با دانه
 دوزخه خواند شاه عقده زمره در کردن افعی کرده است
 یک سال در سله محروس داشت بعد از آن افعی را که در ساج
 قتل در چشم وی بود **فصل غم و عیاب زمره** بدترین عیوب
 زمره اختلاف زکات و بعضی گفته اند که بدترین آن عیوب
 عیبت که آنرا با سطل جحاکان سوزنی گویند عیب دیگر
 آنست که جوهری غریب یا سدر یک یا خاک بادی آید بخت بود
 یا غماه از طلق بردی نشسته باشد و چون اکثر از او زمره
 مستوی شکل و مسطح است اگر قطعه بچی برود و مسطح نباشد
 عیب بود و بعضی جوهریان تشبیه را که شبه شکافست که قلم

زمره از آن خالی باشد عیبی شمرند و اگر بر روی زمره دانه که
 سیدی باشد بدان نمک و قدری نیل را یا روغن خوش
 بپایند و در آن بمالند تا پیدا شود و طریق جلا زمره آنست
 که آنرا بجلا یا توت جلا دهند بر چرخ مس بعد از آنکه آنرا
 بر چرخ ابریز نرم کرده باشند **باب چهارم در زمره**
فصل اول در صفات آن حکیم ابو نصر فارابی و بسیاری از حکما
 بر آنند که زبرجد نوب لفظ زمره است و جنسی علی صده است
 و بعضی مردمان بر آنند که جنسی علی صده است که از زمره ^{لطیف}
 و اصنی داشتند و در حکمت آن سه نوع مندرجت زبرجد شده
 اختصه زبرجد ضعیف اختصه زبرجد معتدل اختصه
فصل دوم در کان زبرجد و کیفیت گزین آن کان

ز بر جدهای کان زمره دست و همان ماده زمره را بر سطح
 صغیف حرارت یعنی در جسم و تقیانی در ترک پدای شود و هنوز
 خفت زمره می پوشیده و گسرت ز بر جدهای می پوشیده تینا شته
 بر آنت که در زمان وی اصلا ز بر جده در معدن پدانشند
 و گینهای ز بر جده که در میان از جاسهای قدیم که در تخریب کنند
 از اینم ثلث واقع و طول ان از خرازی خالدهات **س**
 و عرض ان **لا** در جرات استخوان می کنند و مردمان را راند
 که از قوت گنجهای ذرات نیست و پوشیده و نیت که این کلام
 برید قول بعینت که گفته اند که در آناه آنکه سلطان عظیم ان
 یکی پستان جامع ریاستین اسکندر و انفرین در طلب آب
 حیات مر اهل ظلمات قطع می کرد و سودای رسید که چون دیده

بی نور از روشنی در ان سواد اثری نبود و گنجان نظیر
 از جرات و اطراف آن خبری نه طالعوس درین بال آفتاب تندی
 غنا نماید گشته و زانغ بیاه نام ظلام بالما فرد کند آشته در
 آناه آن پدانه پند ایمان لشکر سکنه آوازده افستاد
 که سکر ریزه این سواد حسابا الهاء است کسی که گیسوی
 از این سکر ریزه پر کند شاخهایش میره مذمت بار آورد
 و کسی که دامن عمت با آن نیلاید و اسراراض کند آخر الامر
 از جام تنی شربت پشمانی نوش کند بعضی از لشکریان نبدی
 از ان برده آشتند و بعضی بکد آشتند چون از ظلمات ملاص
 یافته و از پر تو آفتاب اطراف و انشای جهان چون از نور
 معرفت دل عارفان روشن گشت راه آورد و احتیاط کرد و تیز

بود کسی که راه آورده داشت دست حضرت بر سر میزد و کسی که
 داشت بر قند بضاعه تا سفر می خورد و از این جهت زبرد را
 حسب الهاته گویند **فصل سی و نهم در تزیین انواع زبرد و آن**
 احسن و اتمن انواع زبرد زبرد معتدل اختصار است
 خاصه که آب دار و شفاف و پرطراوت باشد و نیم درم از خشنا
 زبرد مبلغ یکصد دینار در موضع تقویم می آورند **فصل سی و دهم**
در خاصیت آن جو حکما سابق زبرد را معنی علی حدیث کرده اند
 خاصیت آن بیان کرده اند و بعضی تا خزان بر آنند که اکثر
 نظاره روی تزیینت بصیرت کند **باب سی و نهم در الماس**
فصل اول در صفات آن الماس سخت نوع است سینند
 شفاف مانند آب گشته زعفرانی و زمینی که سینند و بی یابی نرود

و بهر دسرخ و سپیاه و دو نوع اول از این انواع کثیر و
 پستین از بخلای سایر انواع و الماس الماس ثبات
 نادر الوجود است بلکه اکثر افراد الماس را اصلاغ بود
 چون بر پستان نهند و خاک یک روز تدریج شکسته شود بلکه
 در دندان خود رود و در طاق شکستن الماس آنست که در میان
 اسرب نهند و بمطوق برابر بزنند که الماس در میان آن
 شکسته شود و بعضی بر آنند که اگر الماس را بتدریج صغیر
 و در میان نی نهند و جسمی صلب بتدریج بر آن زنند الماس
 شکسته شود و جمعی بر آنند که اسرب بروی پستان از برای
 آن می نهند که الماس از دندان بگذرد و اگر بجای اسرب
 قطعه نرم یا پاره کاغذ بزنند همین فایده حاصل شود و الماس را

می خورند و قلعها الماس افغانی نمایند و چون که موی کمان
 که در کمر بند از قلع تختش قلعی الماس خنجرش
 در آن لایحه می یابند و آنگونی یابند قندار و خرد و لیست
 جوی و قطعه که با در می آید و بعضی بر مقلد که الماس در کمان
 کون می یابد این اس مرده است که الماس بجوی و نیست
 و بعضی را اند که ماده که طوطی صورت بسیار و بیدار اگر بر
 پوست مفرط منقذ شود و عالی که متارن موی خد باشد الماس
 کرده و اگر واسطه پوست غیر مستطیل مفرط القعا و یا بد در حالت
 که متارن جلالت باشد طلا شود **مسئله در تمیز اقسام**
الماس و قیمت آن چیست اقسام الماس آنست که چون
 اوزن تقیس گرم کند و آب سرد بیاورد و روز تند سبید و پراو

اکثره

نمایند بر کمان طوطی و می خورند و در برابر آفتاب
 بگویند و رنگی بماند و چون قندار و خرد و لیست
 زنجیر از سایر انواع اعلی است و قیمت الماس نفیس می
 قیمت یا تحت احداث و بعضی که اند که قیمت طوطی که بوزن
 قیر اعلی بود و در میان است از ابر و بیشتر بر سطحی کنی
 که در تمام میانی حکمت روایت کرده اند که مثالی در نزد الماس
 در در اربعه و پنجاه و پنج مشهود و نیکو در حالت ارزانی و نیکو
 و نیکو می شود و دوم از وی شده است کرده اند که اگر قلع
 بیکر یافت شود که موازی نیم مثالی باشد قیمت چهار پنج برابر
 قیمت قلعهای ضعیف بود که بوزن آن باشند **فصل چهارم**
در خامیت این الماس باید بداند است در درجه را به

و غرض آن اگر جدا گانه باشد مثل یک بود و اگر قطعه یا خود کما
 از این انداخته اند اینها کشند و اگر بر اطفال بندند از صرع
 محفوظ اند و بیک خوش شوند و اگر المان سوده را با داروی
 دندان مزج نموده در دندان بماند رنگ دندان را با لکجه از آن
 کند و اگر بر شکم بندند چشمتان شکم و خفا و معده را دفع بود و
 اگر قدری الما پس بر سر مثبت استوار کنند بآن صورت با جار
 صلب که آسن و قولاد بآن کار که نیست توان کرد
باب ششم در بیان فصل اول در فضائل آن
 عین الزجوه می مشرق آید و از شفافیت بر طراوت که در وی
 نقطه یا بل بر ترقه می شود که منتهی از و رنگ نقطه مذکوره
 قریب بقدر در رنگ ناطق که به که علی نور است و اگر جوهر

مذکور را بجای تحریک کنند نقطه مذکوره بر خلاف آن جانب
 حرکت کند مثلا اگر جوهر را بجانب بین تحریک کنند نقطه
 بسیار حرکت کند و اگر روشنی بروی آن افتد آبی مزاج در او می
 شود و هر چند روشنی افتد بر او موج آب مذکور حرکت او
 اقل و اصلی باشد و خود از وی مسکین می شود بحسب قایل
 استحضار که متقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین المر
 شکسته شود در هر جزوی از اجزاء او نقطه بیضت مذکوره
 ظاهر گردد **فصل دوم در بیان آن** و بعضی گفته اند که
 کان عین المر کان با قوت و او جوهری یا قوتیت یعنی
 ماده او ترجیحاً بر اطر در ملک از بل یا قوتیت دارد و بر اسطه
 صافی که مصلوف او شده از صورت یا قوتی منصرف گشته

و غالب بر او رطوبت **فصل پنجم در تیز اقسام قیمت آن**
 هر چند بچین اگر بنید تر و شفاف تر باشد و قطره کرده
 در او اطر و اجلی بود و حرکت نماید او اسرع و اکثر بود احسن
 و اتمن باشد و حسن شکل و کبر جم قیاس سایر جوهرها
 قیمت و از وی با قیمت و است و قیمت عین اگر بکس سایر جوهر
 در بلاد و سده که قریب معدن است اصناف قیمت است
 در بلاد و عوب که از معدن دوری بعید است و گویند که در بعض بلاد
 سده که قریب سمر است این جراحی پرستند تناسلی از
 بعض تجارت و اینگونه کرده که قطعه عین المر در بلاد مغرب مبلغ
 یکصد و پنجاه دینار و نزدیک که در بلاد عوب بیشتر این قیمت
 بخزند و اعاب موازی شتالی زیادت از پنج شش دینار

نمی خزند و حکایت کرده اند که شخصی اسمعیل نام از عدد بخت
 شود در ترک و کاشت و یک یا قند که در این کیسه بکین عین المر
 بود در عایت خونی و کاغذی در کیسه بود که بران نوشته
 بودند که این بکین در پیوسته من فریخته اند و هر
 نین مساوی پنج دینار بکیت و هر دیناری ملکی در پیوسته
 ستر است و بکین مذکور را بخت هزار در هم از آن که خریدند
فصل ششم در خاصیت آن از ساشی مرویت که ذکر
 عین المر در کتب قدما نیست همانا جدید الظهور است و اجماع
 جوهریان بر آنند که حامل آن از چشم زخم محبت و سدهای برانند
 که عین المر جامع خواص بهر یافت و اختصاص بخواص دیگر
 دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان نمی پذیرد و ازین جهت

که از قیمت بسیاری خریدند **فصل پنجم در اعلی**

فصل اول در صفات ابله چهار نوع است صریح و در زود

پیش و زود که شکار زود و در کاف باشد که از خلق شایسته

سرخ زود و زود از دل صریح صفت کرده یکی و دیگری

و ترکیبی و غالی و قبی و از این دو اکبر که یکی لطیف است

غایت لطافت و خوش رنگی و در خسته یکی و دیگری صفت

تو را پناز که در دامن گری و وقت که بگذرد آن در آن است

در یکی لطیف است و یکی که در لطیف سرخ تر و بد رنگ

و در حق هر یک از انواع دیگر عجب قوت صبح صفت آن

آن اصناف کثیر الاختلاف مندرجت از ابو اسحق مروست

که بعضی را به قلم رنگ تو آن کرد و بعضی تا بجا شفت شغال

یا ملاح اند و بر خوردن آن به شش نفی نیست که کاه کاه بیان

لعل و یا قوت و چاده و بلور رنگ کرده التماس می افتد و بیشتر

بیان لعل و ایشان بآفت که چاده از لعل اصلیه است و بلور

لعل بیرون سینه شود و اگر بر آفتاب و از بعضی سرخ

نماید و بعضی سفید و یا قوت از آتش حرم و طراوت پیدا

و بیرون بیرون شود و قلم از لعل حال بود بخلاف لعل

و به آنکه صفت لعل بدیشان می باشد آن نیست که از آنجای خود

بگذرد و از آن است که از آنجا و این به رخشان می آورند و می

قوت مند و لعل از منسوب است **فصل دوم**

در کان آن در ایام سابق کان لعل چون امر از شش نفی

بود و غیر عالم الا امر از زبان اطلاع ندانست در زمان صفت

عباسیان در ارض ختلان غوای آت کریمه از زلزله الارض
 زلزله بطور پوچسته زلزله عین واقع شد که از صولت
 آتش و آن بلاد مضنون بودند بعد از آن ساشتن
 وصف احوال شده از ساکنان بدون رفقه و شاهی غیر خاص
 نفس در آن اطراف اکناف نمائند و از بیاری امتداد زمان
 زلزله و کثرت حرکت و اضطراب و من مردمان را صد و بیست
 یکون الناس کا لغزش المشرق حسب حال کشته ترا سپید
 بهر سوی دویدند فرزند و بلند و خاکند و غواری افتاده
 کریمه و زاری می کرد و مادر و پسران می گذشت و او را می گذشت
 و مشوق طاعت با نه اگر کشیده و نماز استانت و استعدادی نمود
 و عاشق جان باز بحال او نمی پرداخت و پروای او نداشت سانه

فتنه صولت زلزله و باده می کشد و مردمان نمودار قیامت
 موجود مشاهده می نمودند در آن آتش غوای و اخراج الارض
 آتش لیا بطور پوچسته کوه سنگین از توابع ختلان می کشانند
 شد و کمان لعل بدخشان بید آمد و چون زلزله ساکن گشت
 قطعی سنگینید که و عمارت یافند که شکسته شده بود
 و از میان آن لعل بدخشان می خشید و مردمان جوهر
 شاسر اصل را احتیاط کردند و و التقدیر جوهری که از آن بنا
 بکام کائنات و او نماند از آن جدا کردند لیکن در بلاد او آن
 زحمت بسیار کشیدند و بسیار چهره آرزو نمودند و احسا جلای
 پذیرفت آخر الامر نوعی از مارتشیتا فیهی که آنرا بر بخت
 بدلا برفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حج اضغاده

عمل کا پیش جم خندق و جم اکبر آن نوازی جم خربزه است
 و حصول عمل در دعا آن باین کیفیت است که در میان شوق و طبع
 عمل کسر گویان می نذر و قطعا احوالی آن قطعه تدبیر جم صغیری
 شوند چنانچه ریزه عمل در اطراف دعاست و قطعا اندک کرده در
 میان بحر می بند که در میان دعا و خلقت میان و آنها اندر
 میان شمع الکرامت و گزارد و علما و معادن عمل دعا با عمل معنی
 گویند و عمل زیادت از هر دلی بنده اند و نا غایت زیادت از
 دکان عمل بدخشان نیافتاده و بعضی کاشان است کرد و بعضی
 که خدوات چون جماعتی و بیست و شری که از آن عمل نشینی
 خیزد و غیر آن و بعضی دیگر را نیست کرده اند بقره که احوالی آن
 واقعست مانند پنازی و چون معادن نه کرده را خرمایند

در اول امر عمل سرخ متخرج شود بعد از آن عمل زرد رنگ
 نیست که این جم و دنیا قوت **عمل سیاه و تیره از ابر**
عمل و قیمت آن اعلی و اعلی از ابر عمل این اجراست و
 چسبند و این اضاف عمل احمر کرد یکست بعد از آن پنازی
 و لزل و دوزخ اضاف عمل احمر عمل اکبر است و بسیار است
 متروک و این پنازی که اکبر از ابی علی مغزی مروست
 که عمل عالی آنست که چون بر آفتاب دارند رنگ او برود و
 تحت قطعه عمل کردی یا پنازی که شاف حافی عالی که
 از خال و عیاب عالی باشد قریب قیمت زرد و بیست و انبی
 زرد و بنار و دو و انگ پنج و بنده و پنج شاک و دینار و چهار و انگ
 پست دینار و پنج و انگ سی و دینار و شالی نجاه دارد و دوشمال

دویت دینار و سه شقال باشد دینار و چهار شقال هزار دینار
 از دوز چون بدین شقال رسد قیمت آن در حساب نیاید و هم
 کدام از مقدار بزرگتر که هر کس در حساب باشد قیمت آن صاف شود
 وقت نری و غایبی هر دیناری با چهار دانگ آید قیمت قتی با دو دانگ
 و اگر با این قتی زیاد باشد بعضی بر آنند که نقطه لعل کشد یکی
 یا پانزکی صافی شفاف رکنی عالی بی عیب که بوزن ده درم بود
 شت هزار دینار از دوز اگر شت درم بود شش هزار دینار
 و اگر شش درم بود چهار هزار دینار و اگر چهار درم بود دو هزار
 و پانصد دینار و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم
 بود از ششصد تا هزار دینار و اگر شقالی بود پانصد دینار و
 اگر درمی بود پانصد دینار و اگر نیم شقال بود دویت دینار

و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی باشد سی دینار و اگر
 سه تنه بود پانصد دینار و اگر نیم دانگ بود شت دینار و اگر
 تنه ای باشد سه دینار و قیمت لعل بی نصف این بود و قیمت لعل
 زعفرانی پسیب نام نصف قیمت بی بود و قیمت سایر انواع
 اصناف بقیس با قیمت انواع اصناف مذکور معلوم توان
 کرد و از شات مرویت که لعل را در او اهل زمان ظهور قیمت
 یا قوتی می خریدند بعد از آن چون آرمونده و در ثبات و محلی
 و وزن از یا قوت کمتر بود و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده اند
 که نقطه لعل عالی که هر جسم آید از شفاف و صرح و غایت
 خوش رنگی و در خشنده کی رسم تخم تزد شیرین شگفت و
 در افرادی سلطان جمال الدین بودند سلطان جوهریان

در حرکت جوهر طلب نمود و ایشان لعل نکر را بمبلغ دو پست
هزار دینار در رشت تفریم کشیدند سلطان چهار صد هزار دینار
بصاحب تجدد داد و لعل در پیش تاج نهاد و بعد از آن تاج
آن لعل را بر خزانة نو شیرازان ران تا آن جا بدیدند و
جمع از ارباب عمارت قطعه لعل بدرنگی را اندام از چهار ده
کبر و نقطای سپید بود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردند
فصل چهارم در تائید لعل کرم و خشک و در خواص
توتیت چنین نمایند و خشک قواید و خون صفائی کند و اگر
با خود نگاه دارند از اختلام محمی ماستد و خوابهای ایشان
پخته و اگر بر کوفتای که خورد بنزد در خواب تترسند و بدخوی
نکنند و اگر لعل صلابه کرده را بابتد کلاب بکشند بیانش

را بکشد چنان سرخ کند و این خاصیت را از آن معلوم کرده اند
که عالمان معاون قطعه لعل بر طراوت پنهان از مشرفان
القام می کنند چون قطعه بر این می گذارد و لعل در معدة ایشان
قرار میگیرد و رنگ ایشان سرخ می شود و فی بعضی خاص
لعل قویب خواص یا قوتست **فصل پنجم در معایب لعل**
در بیان امور که بآن ضرر میرساند معایب یا قوتست
از نقیصه و غایب یعنی گرد و نشتر و غیره و لعل هم عیب بود
و لعل از برینا نیز مانند ری مسکه و کافور و آس و دیگر
شود و از ملاقات با استیاء نیز ظلم طراوت و لطافت او زایل
گردد و از احتکاک با شای که از روی اصیل باشد خسته نمود
و داغ بگردد و محافظت لعل بر آن می فطرت موارید بید کرد

باب سیم در فیروزه فیصل اولی و ثانی

آفت فیروزه را بجنبه کمال که مکان کون اوست تقسیم بقسام
 انواع غنوده اند و خردمند را بهر در معرفت عوالم هر قطره را که به دست
 بشناسد که از کدام کانت و فیروزه پنج قسم است شش بوری و
 خوانی و اهلای و کرمانی و خوارزمی و غیر شش بوری را اهلای
 بخندان نیست براسطه آنکه اقسام دیگر در خوا ترکیب اند لطیف
 صنایی و بیا و ندارند و رنگ ایشان مانند چمن مرغان و
 و سرخ آفتاب و فیروزه شش بوری فیروزه صلب است
 صافیت که رنگ او شیرین تر شود و آن سخت تر است از
 که فیروزه بجای دیگر شفاف صافیت و ازهری که قریب براسطه
 و بیامانی که فیروزه شیرین تر و صلاوه است و زرد سوئی که فیروزه است

کبر و متعلقات از بود اما بطاوت و جلالت احسان سابق غیر سپید
 و خاکی که فیروزه آسمان کونست و بعد الجیدی که فیروزه بر کین صاف
 بالیت لیکن آنکه مایه درشت اندام است و غنای که آنکه بیا
 شیرین نام است و فیروزه در حالت صلبه صواصافی و در حالت
 کینه بر آن کبر باشد و هم او در فیروزه اگر از جم او در روز
 صحو نماید و بعضی اقسام فیروزه در خوا ترکیب سینه فام است و چون
 این اقسام را در روغن شیره اندازند کین شود لیکن عین قریب
 رنگه است و غیر فیروزه و جوهر بال این قسم را سیاهی اند و فیروزه
 دورنگ را برش گویند و فیروزه رنجب البین را با ملایم سرخ
 کند و در خوا ترکیب را بخواهد و شاید فیروزه که در
 اصم و خضر که هر دو را از سنگ فها بعضی ادویه های سازند

و چون چینی که از آبریز که بید و تیز میانه فیروزه و ایشنباه آن
 بر جوهر شامس الباقی پس هزاره و فیروزه بحسب زمان استخوان
 آن از کان فستقل شود بقیه و بعد آب در یک قدم تیزه بر
 نشود از آن بعد در موضع تیزه تبدیل باشد و بعضی بر آنند
 که فیروزه فاق عالی عالی از عیون زیاده از پنج درهم نیافتد
 اگر چه فیروزه که کثیر الوجود است چنانچه از بعضی جوهرات
 دویست که فیروزه ابلهانی که وزن آن دویست درم بودی
 فروخته و چون بیکو بود و بینه جامه دنیا قیمت کردم و در
 تاریخ سلجوقیان که در است که چون سلطان اب اسلطان
 ملک فارس سخن میگوید از قلعه اصطخر قدی فیروزه پیش
 وی آوردند که موزی دامن مشک و بفری کنی نیند و نام شیب

بخبر آن

حکایت آن پادشاه بوشه بود و در کینه که بر تاج شاه داد کستر
 سلطان بخر فیروزه بجم پستی بزرگ بود و حکایت کرده اند
 که کان علم و ذکا آصف بر چیا که وزیر نکین فاقم سعت و
 داد کتری مستجاب الدعوه ربیب حبیبی ملک انیسینی لاهند
 من بعدی سپهسالار این و آورد و بفری علیا السلام بود و بخت از
 فیروزه داشت که سلفه بر این طعام خوردندی و روایت
 کرده اند که در خواندش برین منور صراحی فیروزه خورن بود
 که بکن و نیم کتاب کنی نیدی و در فاجی بنا بر جوهری شیب
 فیروزه از کافی قریب بکان آن شجاعی کند و این دوم
 را امدهای بکری باشد و از آن نرود و شطرنج و کچ و اسلانی
 اینها می تراشند بکن زک و طراوت آن نرود و تیز می پذیرد

و خاصه که در صورت بوی رسیده و فیروزه از مشروبات زهره است
فصل دوم در کاه فیروزه که نیست نکون آن فیروزه را
 در حدود ایماق و نواحی غرض و مرز خوانند و کوهی که میان فیروزه
 و کرمان واقع است کوهی که میان فیروزه و وسط است قریب قریب
 شان کا شاست و بهترین آنها کاهها که میشد در است
 و در کوه فیروزه و در کاه و افق که از آن صفت کاه فیروزه را
 از آن استخراج می کنند و بهترین آنها کاه نیست که صفت نیست
 اسرائیل صاحب نفس قدس ابوالاسبغ بنی اسحق بنی هبلو
 الرحمن علیه السلام را افق آن نموده و آنرا کاه اسحاق
 ابوالاسحاق که بنده و زبیرین آن کاه نیست که آنرا کاه
 عنذلب گویند و چون فیروزه را از کاه پیرودن آرد و مخ

یا نکه آب بسیار بنده و بعضی را کهن و بعضی را طبع سازند بعد
 از آن بنگه نرم و خوب بنده از اجلا دهند از این پس
 بر روایت کرده اند که ماده فیروزه قریب بصورت نحاس دارد و
 بر اسطه مصادفت حرارت و پیوسته تحر شده و از جسم
 نجاسید باز شده و در سنگ جواهر اندراج پذیرفته پس فیروزه
 چری نجاسی باشد و از بعضی حکما روایت که ماده فیروزه اعره
 نحاس است و مصادفت پیوسته سبب اسوداد و آبیستاد
 حرارت سبب احمرار است و از آن مترج سواد و حرارت زرق
 که گونه فیروزه است ترکیبی پایه **فصل سی و دوم در تمیز انواع**
فیروزه و وقت آن اعلی و اعلی اقام فیروزه و فیروزه را
 و احسن و اتمن انواع فیروزه را از کاه پیرودن است بعد از آن

از سری بود از از سری بیلهانی بعد از بیلهانی در سونی بعد از
از سونی بعد از الحیدریت و ادون و ازل از ااع مذکوره
فیروزه غنیه لیسید و بهترین اقسام بحب رنگ سبز غام
آنت و بعد از آن شیر غام بس آسمانی و بحب شکل نزد
اهل خراسان و ماوراءالنهر سیحانی و نزد اهل عراق و شام
مسح و نزد اهل خطاطی است و طرح فیروزه است
که سبکی غریب باوی آینه بود و آنرا با سنگ غریب بحک
اقلس کرده جلاداده باشند و خطایان شک غریب را
بیله کنند و بر بریتان و ست رویان از این سازند و
فیروزه فائق عالی باید که نرم اندام و آب داد و مشرق
وصافی باشد و آنرا فیروزه را شتر خوانند و در بغداد

و شام عسرتیرو دارند و قطعه فیروزه ابو اسحاق یا از سری
رنگین صافی عالی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم
مشقال باشد مبلغ منف دینار تا ده دینار از زرد و اگر کین
شمالی بود پست دینار تا سی دینار از زرد و اگر دوشمالی
بود پنجاه دینار تا شصت و دینار و اگر سه شمالی بود صد دینار
تا صد و پنجاه دینار و قیمت شیر غام هر دیناری با بخدا کند
ایده اگر فیروزه میانه بود هر دیناری با دانی و فیروزه
تویز میانه از قیمت خندان باشد **فصل چهارم در صفت آن**
این را نظر بنموده و تقویت بصیرتی کند و از این آرا که کل
اجزای است و کسی که باده او بجا در فیروزه نگاه کند
آرزو به نشاط و شادمانی بر او بگذرد و گویند که حکما

سابق در سگام رویه نامه نویز فوزه نگاه می کردند و کسی که
فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن طغیان بدو نظر و مان
غریب باشد و از چشم رخم نمی ماند و از این جهت فیروزه را
بحر البقیه و بحر الجاه و بحر الین گویند و گفته اند که حامل وی
از خلق نمی ماند و در روز نوروز یعنی اول فصل بهار که
نوکس شمس جلق کسین بریزد و گویند و نیم صبا خرمی
پرز و غنچه را بر بکشاید و دست قدرت از پست شاخا
شاخایم اسپتو راچ کند و سوسن آزاده سر کعبه
ز بهار کند بیل از بهار شاخه صنوبر خلافت کل برخواست
و اشجار باغ در اعم از بهار بر او شاخه کند ما زهار از دوش
کل ضحاک سر بر آرد و بکنن کجی شود که در میان غنچه

نمودار اند بر از بهار از کلدای رنکارنگ چهار سوی جن
آفرین بختند و عطار باغ از بهای کونا کون مندر بان
شمال و صیهار باضاعت داده بر سوزند نسیم بهار
نقشه اسپتو را غنچه بکشاید و غنچه آید از خارهای کل چرا
شود پس ازین قبه کلی پیش تیر باران ابر بهار
دارند و کلام شش نزک غنچه بر تار که شاخه نند سلطان
ایران زمین جواهر ثقیل بدیده فیروزه در جای پس
بشت آیین احضار کند و از قطره جواهر آینه بصیر را جانا
دند بعد از آن جواهر در آینه شربت سلطنت
اند از نده از دست ساقان زیبا منظره حورایک شربت
نکره تجرع نمایند و این عمل را بر خود مبارک دانند

و بآن تنال کند و میل بفرود پذیرد نماید **فصل غم**
 در بیان اموری که بفرود زده حضرت میرساند و کینه محفل آن
 از آب و سوای حمام آب فرو زده برود و از مطلقا تیره غم
 طاعت آن زایل شود و از غم و بریها بترسان زریان
 رسد اما پدیده فرو زده را سودمند است و از این جهت
 طاعت و عبادت او در دست قضایان زیادست شود
 و محفلت فرو زده بماند محفلت در باید کرد **باب غم**
در پانزهر و سایر احوال حیوانی جمعی بر آنند که پانزهر در اصل
 پاک زهر بوده یعنی پاک کشته زهر و بواسطه کثرت استعمال
 عذق کاف کرده اند و پانزهری گویند **فصل اول**
در صنایع آن پانزهر دو جنس است کانی و حیوانی پانزهر

کانی پنج نوع است زرد و بنفشه و خاک و منتوط بران خست
 و سینه صافی و بران نقطه. تعداد از رنگهای مختلف
 باشد و قطعه یک رنگ کمتر اتفاق می افتد و جری زهر الحک است
 که از آن زرد و شطرنج و دو پسته کارده و غیر اینها می تراشند
 و اگر نوعی از پانزهر اخضر که رنگ ساق جند برود در آتش
 آغشته پسیا شود و در آن چیزی باشد که نسوزد و گریبان
 آنرا غلط شیطان گویند و در پانزهر حیوانی خلایف جمعی بر آنند
 که او پسندی بکشت زهر الحک است که گاه بیا و گاه زرد
 و گاه خاک رنگ بود و بران نقطه اگر یک رنگ از یک باشد
 سوده آن سینه بود و آنرا زنده از سینه شغال نیافتند
 و جمعی دیگر بر آنند که پانزهر حیوانی دو قسم است بقری و دشتی

باز به تفری پس کسی ناز و نرم کرد است بستان زوده تخم مرغ
 و آرا از او انگشتی تا چهار درم تا نماند و باز به شاتی پس کسی
 به زنگ که آرا بحر القس گویند و باز به حیرانی در اشیاء
 می سازند و خابجست میاز باز به دایشان اشتباه می خستند
 و تمیز او از اشیاء بآست که دماغ در او نگیرد و رنگ او مایل
 بکبود است و بر او قطعات است و سرده و دیند است
 بخلاف اشیاء و باز به از مشروبات قراست **صلی دوم**
در کان یا به هر کشت که بگویند بعضی اقسام آن کان یا به هر کان
 در اماکن بسیار نشان می دهند اما کان مشهور آن در آفامی
 چین و هندستان است از سناسی مدیست که در میان جزیره ها
 و شهر مصلی در مرضی از اقسام کان که طول آن **سه و هفت**

آن و جز است بکافی پسیم که از آن کان باز به سینه
 که بر دو نقطه ای هر رنگ بود استخراج می نمودند و قطعه ای یک
 و دو من از آنجا مستخرج می شد و گویند که از کان زعفران قطعه
 باز به کبر کچم پیرون می آید که از آنجا خانه های نرانی خست
 و در مکان گنبدان باز به حیوانی خلافت جمع آوری برانند که در
 زمین از صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 و شوار است و از بسیاری آب روانه جانچه بر روی عاشق
 مجور از هر سویی رود و می رود که زمان مار غوار بسیار است
 و چون از بسیاری خوردن ماران حرارت بر فراز کوزمان
 استیلا یابد در آب غوطه خورند و جانچه ایشان را میبرد و آب
 بدر نباشد و زمانها در آب توقف نمایند در این اثنا بخاری

از اعضای ایشان بر شتر دور و بوسی در یک چشم ایشان
 چون با تبار سه باب انقلاب یابد و بران اشک بهرون آید
 و در آن صفا که در کشای جیشا، کوزن و وقت گرد شود
 چون کوزمان از آب بهرون آید و برودت سواد گوشها
 جیشا، ایشان تاثیر کند آب مذکور متعجب و مجذوب و چون
 این عمل مکرر واقع شود حج نه که کیم و تینل گرد و پیوستند
 و جمع ثانی برآید که باز به بقیه مرار کوزن و باز به شانی
 در حرف نوی از کوزمان و حتی که در حدود فارسی است
 کون لی نبرد **فصل پنجم در تیز اقام و قیمت آن**
 باز به جوانی از باز به کافی و باز به بقری از باز به شاپسته
 احسن و لائق است و از نکما باز به اخضر بزرگ سابق خند

بهر دو بعد از آن قوت زرد سینه فام که آنرا اصلی خوانند
 از قوت حمیه بیشتر باشد و بعضی برآید که باز به از دنگ
 تلخ صم که سخت است و بیک باشد و برود نقطه که جاک بود
 که کینه باشد در تاثیر اثری بود و امتحان جوده باز به بکشد
 نوع قران کرد یکی آنکه چون باز به بایند و در شیر زردند
 بهر بند نوعی دیگر آنکه جوت آنرا در آب غریب بماند و غریب
 نکند و اگر بکزد موثر باشد نوعی دیگر آنکه چون مقدار در جود
 باز به باب بایند و در خلق افی ریخته در ساعت افی میرد
 نوعی دیگر آنکه چون قدری از آن بخورد جود مرغ باشد
 و افی بروی بکارند تا او را بکزد و جود سلامت بماند و باز به
 کافی قمتی چندان ندارد و به موثری شست هم بیک در هم تیره

می خزند و باز می جوئی بسیار طلا و جواهر باشد **فصل در**
درماندن جراحت چون باز می خیزد کافی با آب بنامد و بر جگر می
 که بر آن خطه نظریه یا سینه تا تمام باشد طلا کند از آن طلا و روغن در
 و اگر باز می خیزد کافی زرد می بیند و در موضع زخم غریب طلا کند تا تمام
 و اگر کسی زخم خورد و یا بشد یا حیوانی دوسم او را که بره یا بشد
 و مقدار دانی باز می جوئی بخورد و زخم از بدت او بطریق حق
 پیرودن رود و بعضی مردمان بر آنکه که چون باز می جوئی اسپ
 صحیح الاغها را بر موضع که زخم کند کلان بآن موضع بمسند تا
 زحمتی که نیم تمام می باشد شعله آتش علی جدا شود و چون مسوم
 در دکان کبر دسم قیاق شود و سایر اقسام باز می خواهد که اسپ
 و خواه میوانی در مسوم سودمند است **فصل در** سایر اجزاء حیوانی

در کت قد با مسطرات که باز می پختنی خاک تر زکنت از جگر
 باز می که از قمار و باران را که استحاج می کنند و با دام که در دون
 می بیند و در نیم اندام باشد جوئی او را پیرودن آید و برودت
 سوار و تا می کشد که بخورد و عجیب شکل خیر و خوس پختنی بود
 و گاه باشد که خلی برود کشید و باشد اگر آزار بر بلاس سپاه
 بدانند سینه شود و اگر بر موضع زخم مار به بندند زرد آب از
 آنجا بردارند که در دو و مجرب بر جلی زخم می بیند و باشد تمام زخم پیرودن
 آید بعد از آن باز آید و اگر با خنجر یا تیر و دانه زخم می کشد کار کند
 و در دکان زخم را هم سودمند است و اگر سینه و بر موضع زخم
 طلا کند زخم پیرودن کشد و مهر که می کشد بر روی زخم او بود
 و کثیر اینست باشد اما درین روزگار مهره مار ندیده اند و کشید

آن انجمن که بریم که کجای قناری است بی ترانسه و یک بریم بنه
بلاش پسیا و سینه می کند بواسطه آنکه این جایت از روی
حیره و در شیتی بلاست و در حاکم فریم این صفت است
حکایت کرده اند که محمد زکریا عاقله را میگرداند روزی شخصی
ماری مجلس سلطان آن روزگار آورد و در قناری آن مار عاقله
فرزد بود و مار کش و قناری او شکافت و مرده سلطان فرود خست
محمد زکریا انتقال یافت با آن شخص دو پستی آنرا زکریا روزی
در آستانه پستی از روی پستی بود که آن مرده را بکوه تپیه کرد و آن
شخص گفت که قناری عاقله شکافت و مرده فریم در وی نهادم و دو خستم
و مدتی گذارستم که جراحت اذنان یافت بعد از آن آوردم و
سلطان فرود ختم و خر مرده مرده بزرگ درشت اندام است

که برود و هفتاد و دو در شکل بار عاقله تر است و در قناری است
بیاض که گشت و در است که گشت بیاض و کم خری را مرده باشد و مرده
زمره را نام فرود و در حاکم آن بدو قناری و سینه و قناری زیادند و مرده
از چشم اول مرده است که بجزی آسمان کون که در شک دان
خرد و سکنه قناری باید چون بر کوه که بدو در خواست قناری
و اضطرار است که مرده و اگر مرده خود دارد و اگر مرده با کوه و اگر مرده
بند و نافع برود و حاکم که در مرده قناری باید که اگر سکنه
در چشم که سینه تقویت بصر می کند و از ترول آب است از دیدن
نشود و یک مثانه آدی را همین جایت بود و بیاض
چشم نافع باشد از دستور بدو پس مرده است که بجزی که در
جوف بخلاف حاصل می شود اگر بازوی مصرع بندند

صرخ او زایل کرد و در جوف او دو شکمگون می یابند یکی
 یک رنگ و یکی بخند رنگ و هر دو را در پارچه پوست که ساربان
 نهاد کبر بازوی صرخ بندند **باب دوم در عتق**
مسل اول در صفت آن عتقی صفت نوعی سرخ
 فکرگون و سرخ کلگون و زرد و سفید و سپیاه و ازرق و
 دو رنگ و طبع عتقی با وجود شدت ضلالت از وسعت عالمی
 و از این جهت تشنه، باریک بران توان کرد و از او طراوت
 می سازند مانند کمر و اکثرین و در پوسته کار و کین و ستولی
 بر عتقی آفتابست **فصل دوم در کان عتقی و کیفیت کنگر آن**
 کان عتقی در نواحی صفا و حدین از بلاد یمن و در سند و روم
 و قریب بصره از عراق و حبش نشانی در مند و ماده او و بوی

صخره بلایت یا قوت دارد و بواسطه اهری که منع از صخره
 یا قوتی میکند پس عتقی قناعت کرده پس عتقی محبوس
 یا قوتی برود **فصل سوم در قیر و انواع و قیمت آن**
 عتقی از صفاتی شگاف بهترین الزاعت لیکن احوال
 ترجیح سرخ صفاتی شگاف بر سایر انواع فی غالبه و در میان
 ترجیح از وی که بایل بر سرخی باشد و ازرق از سپیاه بهتر و
 سفید از همه بدتر باشد و محب کان عتقی یمن از سایر
 اقسام اعلی و احسن و عتقی سند از یمن و اودن است
 و قیمت اکثری از عتقی مو از یمن چهار در هم و قیمت یکینی
 در هم و قیمت پوسته کاروی کاپش و بیاریت قیمت در
 عتقی سرخ افتاده و غیر سرخ و زرد را قیمتی زیاده نیست

و بواسطه بسیار عقیق را قیمت بسیار نیست

فصل چهارم در خاصیت آن عقیق کرم و تر است طبع

خون و جمیع رانده که گرم و خشک است و بر قطع از انواع

عقیق که سوا که نه رنگ نه آن از آن که نه و نه آن سینه کرد

و مع پر و آن خون از استخوان پستان بکند و عظم عقیق

احمری که برود از سینه می خورند با شکر مع پر و آن خون

از سایر اعضا غایب و زنان و اطم العلق را بسیار نفع دارد و اگر

عقیق با خود نگاه دارند از دشمنان هر اسان نشوند و بر ایشان

فیروز باشند و اگر شخصی شیر جنگ بکشد بر با خود نگاه دارد

این خصلت از وی زایل گردد و او را در قتل مردمان شکوه و

و قمار حاصل شود و اگر عقیق سود بر مومنی باشند که خون

از آن عقیق باز شایسته خون از آن محل باز آید و اگر عقیق

روسی نهاده بپیل در چشم کنند سینه می که عارض چشم باشد

از آن که در روشنی پدید آید و نگاه داشتن عقیق بر خود

بسیار که داشته و بآن حال کند **باب سیم**

در شایسته قوت عقیق و پیا و مواد و فصل

اول در صفت این عقیق چهار نوع است مذهب که سرخی

روشن تر است صافیت و بعضی جوهر یان در وجه تسمیه آن با

اسم چنین گفته اند که این جوهر مشابیه تمام بیا قوت آن دارد

چون او را بدون قیمت یا قوت در شکر تویم می کشند

که بیا زبان حال مذهب می بگویند و بر بی که سرخی زیارت

و تنجی که بیامیت که برود عقیق مشوب بر رفته صلیف و

سفلیت و اسادت که نزدی روش است و چنانچه
 بنشین بعل نزدیکت لیکن بنشین از لعل که بودت ایملی
 و چنانچه پسکی سرخ رنگ که است که برخی دی زک که بنشی
 سفلیت و سفلیت و اگر انداد او را ملکان نیست و بعضی را که
 ملکان حاصل است چون با بقا و ترکیب کنند ملکان او را می
 و اگر خوانند که ملکان او باقی ماند و شب آن حفره یکند و یک
 و اگر باقی حفره اسفل ملکان باقی ماند و این مقام مشابست
 تمام بایا قوت دارد و فرق میان ایشان بابت کربا قوت
 از و اقل است و اگر با قوت را در دمان گیرند پس در نماید
 و نشی زان کرد اند بخلاف چاده و ماده چ پسکی شدیم
 الحرفه است که مشابست با چاده دارد لیکن سرخ است

باطل بیایست و از چاده است و تا حفره غرق
 از شب او می کند آب نداد و این سر و هر از منبر است
 آفتاب **بصل سیوم** **در تیز از اراج وقت ایشان** بهترین اراج
 بنشین با وقت و قیمت مثالی از او موازی و دینار نه است
 بعد از این از بلی وقت آن نصف قیمت با و نیست بعد از بلی
 اسفند است و قیمت آن نصف قیمت بلیست و کمتر
 از اراج بنشینت و قیمت آن نصف قیمت است و دست
 و بی بعد قیمت بنشین کا پیش بری قیمت مل است و هر چند
 سرخی چاده ترون تر بود شجاع و ملکان او بیشتر باشد
 چاده خوبتر بود و چاده بد خشی از مندی آچسن و اجود است
 و در قدم آلیام چاده را نیستی تمام بود چون لعل بدید آمد

در تیز از اراج وقت ایشان

۱۳۴۵

تحت چاه سنگه شده و همی جوهریان بر آنند که تحت چاه
 خوش رنگ گیرالشیع منادی قیت لعل عالی و قیت چاه
 مسادی قیت لعل نازل است و بعضی چاه عالی خالی است
 معایب را تحت لعل میازد و چاه نیاز یافت لعل نازل
 در سنگ توتم کی کشند و بهتر است م ماده ج آنست
 که آب او بیشتر و احتیاج او بخفه کردن اسفل کمتر و قیت
 او از قیت چاه کمتر است **فصل چهارم در کیفیت ایشان**
 چون تنش در زمان سابق بنوده و حکما فاصیت آن بیان
 کرده اند و چاه عاریا بل است لیکن حرارت و یسوت
 آن از حرارت و یسوت یا قوت کم است اگر کسی را که
 مای باشد نمدار چهار جو چاه سوده بخورد و شایا بدو اگر

و چاه را با وجود چاه از آمدن خواهر برینان زینتند و اگر بر
 موی بسیار برایشان بماند تا گرم شود بر که گاه و گاه آن
 بغیر نمایند و اگر برابر آفتاب و در نبرد و نیز در او نگاه کنند
 چشم تبا کند و در مد طاری شود و اگر چاه ناست ماده مادمع
 یا چاه و بر اینتیه رغبت جامع کند **دوازدهم**
در جستن فصل اول در صفات آن جرم چند است
 بنوازی و جشی و غیر اینها و رنگ آن چاه کوبه بود سینه و سیاه
 و سرخ و مرکب از الوان مختلف بقوای سه طبقه است
 طبقه اول سرخی غیر شافت بعد از آن طبقه سینه شافت
 بعد از طبقه سینه طبقه بلوری شافت و جشی هم سه طبقه بود
 و طبقه کمرانه سیاه بسان بتن و طبقه نیان سینه و سیج

سنگ جز ایما پس و یا قوت از جرع اصل بر و یا اکت
 بحب وزن و سببیت با تید و بعضی جرعها خطا با تید
 بعضی غلام و بعضی تا تمام و گاه باشد که از غلط جرعها سر و سبب
 مرغی و یا دایم و یا تمام بدید آید و از جرع مراد و کمر
 و کینیا و غیر اینها سازند و جرع از منسوبیات نیز اخذ است
فصل دوم در کان آن کان جرع بسیار است لیکن
 کان دو مکان اعلی و اچین است صد و چن و نواح
 طهار و عن اما چینان استخراج جرع از آن نمی کند
 و جرع جری یا قوت نیست **فصل سوم در تقیر ازاع قوت آن**
 اجد ازاع جرع آنست که طبقات او بحب غلظت و در
 متغیر باشد و از خست و زخم بسلامت بود و آید از



و شانی و غلبه از آن بود و جری لایط بر او می زیادد
 از اینها بسیار ازاع جرع است و هیچ ترادی بر او نمی آید
 و قوت و جرع در ولایت مغرب متعلق است و بعد از
 شانی بند و زخم ناصری می خرد و در دیگر بلاد بر اهل
 ساسی گویا از او استقال نمی کنند و قوتی زیادد و از او
فصل چهارم در قوت آن اگر یا قوت را جرع سوده
 جلا دهند طراوت و جلالی آن زیادد شود و نه بسیار
 مسموم و زردی کند اگر جرع در موی زن آبست بخند
 و از او بیاد و زرد زادن بر او آسان شود و من سیلان
 خون نماید و اعاب جرع قشایم می نمایند و آنرا اصلا
 نگاه میدارند و بیکویند که کن که شاه اعلی شاه است

آهن از جنس سیم و سیم از جنس آهن است و هر دو از جنس
 آهن است و از آن که در حکامین نیز یافت می شود
 نمی تواند و می گذارند که در خراج این ایشان هستند و در
 از معمل اول در دست که حاصل جرم نجوم و نجوم و در خواها
 پریشان بیند و خون را از استیلا باید و با در میان خون که

در معمل اول در دست آهن

قنطیر چهار قسم است قنطیر آهن که سیم یا آهن را
 قنطیر نقره قنطیر طلا قنطیر ارزیر آهن را
 سنی تیره یاقوت است که جذب آهن می کند از معمل اول
 در دست که ماده آهن را بهینه ماده آهن است لیکن
 بواسطه خلوص حرارت و سبب غلظت پیدا کرده و قبل

از کف که کوه خدیدی را بخار یافته و میان آهن و آهن را
 بواسطه آنکه ماده و غارت از جرم قنطیر قنطیر و قنطیر
 چینی است بدست آهن را جذب آهن می کند و آهن
 بوی خلوص می شود بلکه آهن با قنطیر خلوص می شود که با سیم
 را با خلوص باشد مثلا اگر طرف سوزنی با آهن را با قنطیر یا
 و سوزنی در کار بر طرفی در سوزن اول نقد با خلوص شود
 و همچنین سوزن پیروم و چهارم و سیم و اگر مقداری آهن
 در میان طبعی نهند و قطعه آهن را در شیب طبعی بر سوخته اند
 آهن در میان طبعی بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن را
 در آهن ببالند و موازی نهند آنکه آهن بنزدیک آن بر
 آن آهن این را جذب کند و همان ماده قنطیر نفس

که در مغرب که نیست و در آنجا کانا آهن تر است که چون
 کشتی آن تری یکی رسد آهنی که در کشتی باشد بسوی خود
 کشد و از این جهت پنج بکر کشتی نیز ته که در آن میورده
 و هر آهن ربای که در اجالی کاین کتون باید قوت جذب او
 بدون بود و هر چه در اجالی آن کتون میورده جذب او
 شود و تر باشد **فصل بیستم در تری اوراق مناطیل و قیمت آن**
 آهن ربای از کمانی مختلف می باشد و از هر پس یکم است
 که بهترین و کمای آهن ربای سپیده سرخ فام یا فاکتر
 نامت و هر آهن ربای که در جذب آهن اتری بود و با آنکه
 کشف باشد بسیار شین بود و اشرف و اعلی باشد و موازی
 و تیره از زمین آهن ربای کاکاپش و نیادی طلا بسا کتد

و اعلی اقم مناطیل از تری و نقره و طلا آنست که در جذب
 ایشان اتری بود و این تری را سکه ندرست قیمت مناطیل
 نیست **فصل بیست و یکم در قیمت مناطیل آهن ربای کم و**
خشت اگر کسی خرده آهن خروده یا نند و آهن ربای
 سوده یا شیر یا آب فاتر یا شاد آهن ربای خود بای آهن ربای
 جذب نموده یا خود بیرون آرد و اگر از آهن ربای فلداده سازه
 نقرس و مناصل را سود و دهد و اگر در دست گیرند علت
 که از زانماغ بود و اگر زن در شکام زادن بدست گیرند بانی
 بزاید و اگر پیکان در بدن یا سر نشسته که بماند شکست شود
 و آهن ربای آنرا بندند بی که نه بیرون آرد و اگر بر تن زن
 داده و زخمی کسی زنده و آهن ربای خود سوده بران بر آکند

مغز زهر شمع کند و متا طیبش نقره بتولی باز دیار است
 و بتولی باور طب اکثر کانی و نه ان بشریند و نه ان سینه کند
 و اگر موی کوهی باشد بانه موی بشرد و اگر زهر شست
 ساینده از آن خط کند و اگر برود آن روی بشویند روی را
 پر طراوت کند و اثر آبله ببرد و اگر در جراحت استمال کند
 ابلات طم نیاید و اگر خرده نقره بکشی دیگر آینه شود بآن
 قیمر تران کرد و متا طیبش طلا حله یاب است اگر خرده از
 با جسی و اگر غلط شود و این چهر را بر او ان بانه خرده از
 تمامه جذب کند و بتا طیبش از زیر قیمر از زیر از اینا پس
 دگر تران کرد و **باب چهارم در پینه بند**
فصل اول در صفات آن پینه بند سنگی صلب

بشوید است که در آهمن و فر لایه است و او را اثر کند و نه
 ایشان مثلث نشود و اگر میانه بیند و او شباه آن
 اشتباه واقع شود قیمر باین صفت تران کرد و پینه بند
 بالماس قویست تا غایبی که جماعتی برانند که نویع
 صغیف از الماس است و پینه بند و نوع است
 نوعی بر سرخی زرد و نوعی دگر بکبودی و غیر الماس از خواهر
 در او تاثیر نتوانند کرد بلکه از او متاثر شوند و در پینه بند
 سیمتی است که بواسطه آن سمیت تعمرتی اخرا آشیاء
 صلب می کند و پستولی بر پینه بند آفتاب است
فصل دوم در کان آن کان پینه بند در اماکن بسیار
 واقع مثل زنگبار و هندوستان دیواس و کرمان

و چشمه و نوبه و اچسپن و اوشنرگنا کان نوبه و سوان بود
 و کیفیت و مگون پنباده تربیگینت مگون الماس باشد
فصل پنجم در تیر انواع قیمت آن پنباده اسط
 انواع کپر لجم نونی است و موازی و قند را کاپش در می
 ناصری قیمت کند بعد از آن پیرواسی **فصل چهارم**
در خامی و قیمت آن پنباده در درجه شایسته بار در درجه شایسته
 یا بر است چون پنباده بریزند و بایند بر ریشهای
 کنند پاشند سودمند بود و اگر پنباده سوده در
 دندان بمالند و دندان را جلاد بد سنگای سخت پنباده
 ساینده و صقل شمشیر و کار و امثال ایشان بآن دهند
باب پنجم در دمنه فصل اول

در صنایع آن دمنه پنبه کیست پنبه است که از او
 رنگد زنگاری در خشت و بر و قلعیا، سپیاه یا سرخ باشد
 و بعضی بر آنند که در ترکستان و دمنه سرخ رنگ یا قوت
 آخر مگون می پذیرد و دمنه مبرج نوعت پنبه سیر و پنبه
 ریجانی و پنبه سپیاه خام و پنبه سفید خام و پنبه زردی
 که در طراوت و در خشتندگی بیش از زرد و نیابت و دمنه
 شفاف صافی را دمنه شیرین و تیره و کدر را دمنه تلخ گویند
 و در ولایت شام و ترک از انواع خمر دمنه مکر و نیکین و
 پیش کو به اسلب زین و امثال این سازند و غرور دارند
 و در غیر آن ولایت غرق زیادت ندارد و اگر روغن زیت
 در دمنه بمالند رنگین شود و چسب و طراوت آن پنبه ای

و اگر بیاورند پستان گزین که کز او رنگ او بر بیاض یا
 بصفرت بماند شود و چسب و طراوت او را بلی کرده و در
 و فروغش باطل شود و دهنه مانند میوه در دهان صغیر
 مواصافی و در حالت کدورت هوا که در غایده از لفظ سب
 بشناسی کندی در دیت که چون دهنه بطور آن در دهان
 زیت بماند از آن غامی احسن و اظن از نجاس کافی
 حاصل شود و دهنه از منتهی باث رنجه است **فصل دوم**
در کانه دهنه که گزین آن کانه دهنه در پنج مکان
 نشان می دهند جبال غنی و نواحی کرمان و حسن کرک
 و قرب شهری که از بیابان کرده در ترکمن و غاری
 سلیم از غوستان از معلم اول در دیت که کون دهنه از غوغه

غایبی است که در مرضی صلب جمع و تنگ است و علت فقرت
 و کمالات که بخار نجاس مانع با حرارت است و در دیت کانه
 اقمش و اسودادی که از اول ج سداد و حمرة موله خنجر
 و دهنه تجوی غایت **فصل سوم در کانه دهنه که گزین آن**
 و دهنه شیرین و نکی خوش رنگ مشابه زرد که در او در خندگی
 بونشال بر طلوس باشد اعلی و اعلی انواع دهنه بود و
 مشتکی از این جنس موازی دو و بیار زری ارزو و دهنه که
 و کرمان و عربستان قیمتی جدا ندارد **فصل چهارم**
در خاصیت آن دهنه در حرارت و بیوت معتدل است
 اگر از آب آب حل کند در محل زخم یا عقرب بماند نافع باشد
 و اگر مسموم دهنه سود بخورد سردمند بود لیکن اگر کسی مسموم

نباشد و بگوید بجای سم عمل کند و اگر دهنه در دندان یکم برسد
 بعد از این در این رسد و اصل علاج این بشراب کند و در روغن
 و مسکه باید کرد و اگر در بیند شکرین باید مل نماید و در چشم
 بچکاند و کهای چشم بنشیند و روی شنبلیله بنویسد و اگر در سینه
 باز برسد در یک مل بنهند طراوت و زعفران برسد کم کند
 و اگر قدری دهنه را باز بگذارد زرد از زرد اندام و سیخ
 نام کرده اند و چسب و سما، اگر بخواهد فاصله که جزو پ
 تخار با آن فرج کند **باب** **شماره دوم**
لاجورد فصل اول در معانی آن لاجورد پسکی مشهور
 و مخبر چهار نوع است بدخشی و کربجی و در تازی و کمانی
 لاجورد بدخشی دو صنف است بر صفتی نظفا، زرین باشد

در صفتی نباشد و شاید که لاجورد با خاک یا با پسته بپسند
 آینه باشد و از لاجورد کاه و کوزه و کجین و انگشتری و
 امثال این سازند و اگر زین لاجورد در آتشش از زین
 و دوی که ناکون بپسند آید و زهره بر لاجورد و پسته و لیت
فصل دوم در کجین لاجورد و کجین گون آن کان مشهور
 لاجورد در کجین است که معروفست بلجورد از قلعان قریب
 بشری به خشان و در نواحی کجین و کرمان و غیر آن معادن
 غیر مشهور دارد از یکناس حریت که ماده لاجورد و متوجه
 صورت نحاس است و بعد از امتزاج زهرین بر بکرت حرارت
 بر طوبت اسپتیلای یابد و رنگ او یابی نمیشود
 بعد از آن به ساطت مساوت پرست بکودنی گردد و لاجورد

بحر نمی بیند **فصل پنجم در بیان انواع و قیمت آن**
 لاجورد به عقلی خوش رنگ صافی گوید و نطفه از لاجورد
 از سایر انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان جوهر لاجورد
 بآن کنند که قطعه از آن بر روی آتش غیر مشتعل شود و
 بنهند اگر زبانه بزرگ لاجورد ظاهر شود بیکو باشد و اگر
 ظاهر نشود بیکو بوده و قیمت در همی لاجورد منقول موازی
 در همی ناصریست و قیمت یکمندی در همی و قیمت غیر منقول است
 قیمت منقول **فصل چهارم در بیان قیمت آن** لاجورد و با وجود
 آنکه بار و یا بس است در اسباب سودا از ذکر دارد و آنست
 و قوت لاجورد منقول از غیر منقول بیشتر باشد و مالخور یا
 ولی خوانی و در دیگر رانای باشد و اگر لاجورد بار و غنی

در میان لاجورد چسب و طراوت بر پیرایه و موراجید گردانند
 و اگر با طاقال بنهند قرع کتر کند و بد بیان و نشان لاجورد
 و اگر کتر نشناسد استقال کند **فصل پنجم در بیان قیمت آن** لاجورد
 غنی لاجورد به چینی بنده طریقی از آن کرد یکی آنکه در چسبند و
 میسوی از رفت روی سپاه و سینه در روغن بزرگو نشانند
 و بیکند و اگر آینه خسته کرده و با قدری آب پاک بکوبد پیش
 و بآب گرم از زفتا بشویند و مانند حلای مدی کشند
 تا سینه شود و پس لاجورد و مدقوق مسوق بآن خیر کنند
 و مدت یکماه گاه گاه می مانند بعد از آن بآب گرم در ظرفی چینی
 بشویند تا بتدریج آب از او فرو آید آب اول
 چسب و آب میانه و آب آخر او و نطری آنست

که بجز مسکنی و نیم جز روغن زیت با تشی نرم توام آرد
 و نشان توام وی آنت که چون قطره آب سرد بخانه
 مناشی نشود مانند قطره بر روی آب به بند پس
 لاجورد و ترق مسوق باب مجون خیمه کند و باب شیرین
 تا بجز مرغ سآب از او فرو آید آب اول اعلی و آب
 اوسط و اوسط و آب آخر ازل باشد طری دیگر آنت
 که دو جز مساوی از راج و کنور در ظرفی روین سفید
 کرده با تشی نرم گرم کند بجا کند که اخته شود بعد از آن
 لاجورد سوده باب بر کشند و در آن ریزند و جندان
 بخانه که لاجورد با ایشان امتزاج تام بیاید بعد از آن
 قدری آب سرد در آن ریزند تا بجمد شود و باز بگذارند

و بخانه که لاجورد پیرون آید فوالم او و اگر پیرون بیاید
 قدری روغن زیت یا صابون مایه و از روغن زیت بآن
 بیامیزند و در ظرفی چینی ریزند و جندان بگذارند که رنگ
 و فکلی که بلا جورد و غلط باشد رسوب کند و لاجورد و غلط نماید
 پس لاجورد از روی آن بگیرند و در این اعمال نوازی
 ثلث لاجورد نشان پذیرد و مطلق غسل لاجورد و غیره خشی
 آنت که لاجورد و ترق مسوق مخون منحل بر زده تخم مرغ
 خیمه کند و سخت بماند و آنکه که آب گرم بر آن میریزند
 تا مانند شور و اصل شود بعد از آن ساعتی بگذارند لاجورد
 رسوب کند و آب را از او در ظرفی دیگر کند و باز آب گرم را
 بر آن ریزند و بدست می مالند تا به جمد زیت بدین و پستور

میل کنند و آب باران در ظرفی جمع کنند و بجاوردی که در او باشد
کنند بعد از آن لایحه در سر برسد که در هر یک از اینها یک نوبت علی
نمک و اساده کنند بعد از آن آب را از سر آن بپزند که لایحه در
سر برسد و منسک شود ~~در سر برسد~~
جمعی بر آنند که پسند خدایی در میانست ~~مصلحت اول و منسک کن~~
مرجان جدا نموده است و پسند و چسباده و تیره نام و جمع
اقسام و اتم که سر در قلاب آب بپاشد و باشد نرم و اندام
و پسند نامند و چون از دریا استخراج نمایند و سواد ایشان
تا شیر کنه بخند و منجر گردند و خوب استقادات متواتر رنگهای
عفت پیدا کنند و بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا
صلب و تخلف الالواتند و گاه باشد که مرجان مانند استخوان

بمخزن برده و قفلش بکشد و از غده بالای باشد و گاه باشد که
قطب از یکدیگر شری باشند بلکه برادر شنی بود و در حوض مرجان
بحریت که بعد از استخراج تجزیه شود جمعی بر آنند که گوشت
آن تن عالمی اکاده این است و گاه باشد که میان مرجان
و دانه آن استنباه واقع شود و تمیز مرجان از ایشان
بانت که از دریا برون بری بکشد و بیای بی آید و ایشان
نی آید اگر مرجان در میان روغن ذبیت اندازند خوش رنگ
و پر صفا شود و چسب و بها آن پنهانند و اگر در سر که اندازند
نرم اندام و پسند خام گردد و چون بسیار بگذارد ترکیب او
اخلال یابد و از مرجان و پسته کار و و اشال آن می
تراشند و در بلاد هند و خطا غنت و بها دارد و اکثر بزرگان

بیت رویان از مرجان می کند از نفاشی مردیت که مجرور از
مرجان در غایت جرمه و ضایعیم که طول آن شش ^{بسی} و

شتر خواهد بود از عرض و عمق آن موازی سه انگشت بود

فصل دوم در بیان مرجان و کیفیت استخراج آن در نواحی

آنزویه دریای بعید الازیه و اقصی که از ملام امواج

مابین آن در نشیب آن ایستادن و در غایت برقرار

آن بحال پیران نیست **ش**

ازین شوریده بطی تر شود	ببادش با همه کس چین در برود
مواجش چون زمانه سست بود	که در شب پافاش که بر سپر
جود رویان غدا آید ارش	از از وطنی جویای کنارش
و در محلی از بحر که کور که	آز امری انور خواهد بشو مرجان

جوی خط عارض کل رخسار آب میرود و بادام که

نمک در میان آب دریاست فاخته قلوب کنار نرم اندام

و عر الاکنار است و بواسطه عر انکار در استخراج آن

نزدت بسیار می کشند و گشتی از مصداق آن گشت

می شود و شجر مرجان در دریای نرنگ هم می باشد لیکن بر

انکه آن دریا بهر تیره نیست که غواصان او نام از اندرون

آنی برون شدنی تواند کرد و لیکن غل جدا کند در او فرو

میرود و بقدر آن نمی تواند رسید استخراج مرجان از آب

کتری که کند و از برای استخراج مرجان و ای سداست

تزیب کرده اند و از اطراف آن کنده رصاص آویخته اند

بس در مرضی که مسامت شجر مرجانست دام مذکور در آب

نام آید بفرموده و بر روی شجره کرمی افتد بعد از آن
 بنده که بر دام بسته اند بیکدیگر مانند دام بر شاخای شجر
 می چسبند و در آن توی پیکلی بیالای گشته تا بنده از آن با
 بیالای آید پس بند از مرجان جدا می کنند و مرجان از
 عقده که بر دست جدائی گشته بند بنده می نمایند و پس در آن می
 نمایند و بسنداده سود و جلا میدهند و اگر خواستند بنوا
 مستی بوم سوراخی که کند **صلی سیم** **تر از اع و قیت آن**
 مترین از اع مرجان مرجان شدید الحمة که بر هم سرج الکنار
 مستوی القیت است که از عقده و تجوف خالی برد و قیت
 یک رطل مرجان فام یعنی مرجان تا ترا کشیده جلا داد
 در افزینه از پنج وینار تا سنت وینار زر بسکه مغنیت

که در بندهای از آن با صلیح ایشان به درم چک است
 که عطار از پنج درم تا صریت و مغنیت و جلا کنند که مرجان
 فام از افزینه با یک کینه به عطلی می برند و در اسکندریه از
 می تراستند و جلا میدهند و پس آن بعد از سخت و جلا
 بخت جوده در دوات لرن و کبر صومر و کثرت و قیت
 جلا صغیر قیت مرجان فام تا اضعاف آنست
صلی چهارم در مغنیت آن مرجان در درجه اولی دارد
 و در درجه ثانیه یا سست است اگر بر اطفال بندند از عین الکمال
 نمی مانند و اگر مصروع یا خود بخاه و ارد نافع بود و اگر از کرون
 بیاد و ترند جمع امراض معده را بسان زهر و ذبابی سودمند
 بود و کثرت فواید جان قویت بصری کند و مرجان از ادویه

فلیتد است ضعف قلب و حقیقتا بر اسودد و دود و تدم دوم و سوم طحال
 و دیش امعاء و عسر و یل و ناخ بود و اگر نیم درم در جان بوده
 بمسوم و دند سود داده و اگر نیم جان محرق و دندان بشویند
 ز که دندان از ازاله کند و دندان را جلاد دهد و اگر اتریت نماید
 و طریق احراق در جان آنت که از او طرفی جدا و خونی نمند
 و سر آن بگل ایستد و اگر کتد و دوزی یک شب در تنوری گرم
 بگذارد بعد از آن پیرودن آرند و در حبه عابجه استعمال کنند
باب ششم در یشب و آزار یشب و صب نیز گویند
 و بعضی تخم شمشیر بپزند و کتد و تخم یشب بپزند و سیاه
فصل اول در صفات آن یشب پنج زعت بپزند و روشن
 و بپزند زرد نام و بپزند زردی و بپزند سیاه نام و سیاه شفاف

مانند پنبه و از روی خاکستر فام و از یشب سخن و کار و انکه من
 و کین و اما آن این می تراشند و در بنام و چن جهری یشب
 یشب می سازند و تخم یشب می کشان بآنت که از یشب
 معدنی بری و دود می آید بخلاف یشب مصنوع و اگر ظرفی
 یشب می کشند شود و چن کر یشب می سازند و بنوعی اصلاح
 آن می کنند که تر می رانند و مصنوع و باقی نیست الا با آنکه
 طرقت و مایه مصنوع که در دود یشب از منوبات قراست
فصل دوم در کان و کینه و کتو کان در ولایت چن دور و دخت
 یکی را آق قاش گویند و از آن یشب سینه خیزد و دیگری را
 تره قاش خوانند و از آن یشب سیاه استخراج شود و مهور
 جنات که ظلمای که از آن سلطان و از آن صغیر از آن

عالمان باشد و در حدود کاشند و نواحی بین در کمان کان بعضی
 انواع آن است و شب حرجی قضیت که ماده او در و بری
 صورت نقره دارد و پیش از آنکه بکسرت نقری برسط
 زیادتی و نقصان کینت با سایشی می پرشد
فصل بیستم در تمیز انواع تقویت آن بهترین اقسام شب زرد
 نامت که رنگ او مشابیه عاج گند باشد و فاقی از آن
 کاپش چهار درسم ناصری و از اقسام دیگر مو از پی
 نصف درسمی می آرد و قیمت شب مصنوع تعیین نموده اند
فصل جادم در خاصیت آن اگر شب معدنی را از
 کردن بیاورند چنانچه برابر معده برد و اعراض معده را
 از آن کند و قوت بنظم را تقویت نماید و صحت معده را

محافظت کند و حاصل آن از صاعقه و احتلام می ماند و در
 نظر مردمان عزیز باشد و بعضی بر آنند که اگر قطعه شب
 در گلو فروخته شود که نزول صاعقه در آنجا می رسد باشد
 بعد صاعقه در آن قلع تازل نشود **باب نهم در بلور**
فصل اول در صفات آن بلور از سایر جواهر الطیف و
 اصنی و اشفت و از غایت لطافت و صفت کالک سرای
 صافیت و در اسطوخودوس بسیارست و غایت بسیارندارد
 و بلور دو نوعت سینه صافی و تیره مایل برزودی که آنرا
 بلور کور گویند و بلور مانند آبکینه توان گذاشت و چون
 بگذارد رنگ پذیر شود و این سخام از او اشباه
 زرد و لعل و یا قوت توان ساخت و شاید که در بلور شب

ستی باشد که از تشیع خوانند از یغوب بهر اسحق کنی
مرویت که از معادن بلور قطعا یک کبر حجم کثیر الون شج
نی شود که جب وزن کاپش صدمن باشد و از آن آلات
مجلس و غیر آن مانند حقه و صندوق و خرمی تراشند
از ناشی مرویت که در زمان وی تاجری از ازترب
بقه از دو قطعه بلور که چهار نفر در آن ترانستند نشست
تخته مجلس سلطان مغرب ساخت و هم از او روایت
کرده اند که در مجلس پادشاه افرتیه خروسی از یک قطعه
بلور دیدم که اندرون اجر آن حق نای خان بخوف بود
جانبی اگر شراب در آن ریختی شاد شدی که باندرون
نای خان میروید و حکایت کرده اند که در خانه ملک عزت

چهار حره بلور بود که در هر یکی موازی دوراویه آب
می کشید و گویند که سلطان مغرب فرش و جدار و تاشپه
از بلور ساخته بود و خواجه ابرر یکان از حکاکان روایت
کرده که گاه گاه در میان بلور سنگ و جوب و اشبا
آسانی باشد و گویند که دو قطعه بلور دیدم که در میان یکی
برگ بهزی و در میان دیگری قذری سنبل الطیب بود
فصل دوم در بلور و کیفیت نگه داشتن آن کان مشهور بلور
در منت مکان نشان میدهند منستان و ترکستان
و فرنگستان و عربستان و حدود چین و نواحی ارمن و
افسی مغرب بلور غریبی مخوف سنگت و بلور خمری
تقلا از تشیع خالی باشد از یلیاس مرویت که بلور جری

یا ترقی بر آفتاب الکتوفت جاذبه فضا فلزی از سبی در بسته
 الکتوفت و بعضی گفته اند سبیدی بلور بسبب کثرت رطوبت
 و اذابت او در آتش از عله ناشی می شود و کثرت رطوبت
 و صای او از قوت کثافت اجزای خیز و رطوبت کثافت
 اجزاء او بسبب ضعف پیوستگی که عقد او نموده
فصل سیم در تمیز انواع و کیفیت آب بعضی جوهریان
 ترجیح بلور سندی بلور عربی می نمایند و بعضی ترجیح عربی
 بر سندی و ازل اقام با تفاق بلور ارمنیست که آنرا ایم
 بلور که بند و عیب کپه بلور شیر است و قوت بلور عیب
 کپه و صفت جم تساوت شفافیتی که موازی رطوبتی طعام
 کجاند و سالم از معایب باشد کما پیش روینا مصری می آرد

فصل چهارم در کیفیت آب کسی که بلور را خود
 نگاه دارد از در و در میان و خواب پریشان دیدن در آن
 باشد و اگر قطعه بلور در صافی یا بشیشه پر آب برابر قوس
 آفتاب بدارند و در موضعی که عکس بلور یا شیشه بر آنجا افتد
 پاره بنیه یا خرقه باره بنهند و زمانی بگذرانند مشتقی گردد
 و این صفت مخصوص بلور شیشه پر آب نیست بلکه جسم شفاف
 شفاف اگر چه قطعه غایب باشد همین حکم دارد و اگر بلور در دکان
 گیرند تشکیکی نشاند و اگر بسایند و بر یا قوت یا بر عمل یا بر
 زرد ببالند و زمانی بگذرانند شفاف و بر طراوت گردد
باب پنجم در جهت اول در صفت آن
 جهت کینست که بران جزد رنگ بر دلبان قوس و صانع

و آن چهار نوع است نوع اول دالکل و احد از دروید و سلاویه
 شدید است و نوع دوم را دروید شدید و سلاویه ضعیف است
 و نوع سوم عکس نوع دوم و نوع چهارم عکس نوع اول است
 و اعراب جت را بجای غریز می دارند و بان تزیین اسلحه
 می نمایند و جت از مشروبات مرغ است **فصل دوم**
در کمان و کیت گزین آن کمان جت در نواحی قریه صنواست
 که از آنجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی الله علیه و سلم سه روز راه
 باشد و جت جری حدید است **فصل سوم در تمیز انواع قیمت آن**
 نوع اول از دوم و دوم از پیسوم و پیسوم از چهارم است
 و اثنی عشر قطعه جت از نوع اول که موازی در می باشد
 چهارم در جمع ناصری می ارزند **فصل چهارم در خاصیت آن**

کسی که جت با خود نگاه دارد و بپوشد و از چشم زخم نمی
 ماند و اگر بدوش یا برین بند خواب پریشان نه پندد و اگر
 پستیکی از جام جستی بنوشند مستی نیابد و اگر جام
 جستی نباشد قطعه جت در جام پستیکی اندازند همین
 خاصیت بخشد **فصل پنجم** **در کمان و کیت گزین آن کمان جت در نواحی قریه صنواست**
 که از آنجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی الله علیه و سلم سه روز راه
 باشد و جت جری حدید است **فصل سوم در تمیز انواع قیمت آن**
 نوع اول از دوم و دوم از پیسوم و پیسوم از چهارم است
 و اثنی عشر قطعه جت از نوع اول که موازی در می باشد
 چهارم در جمع ناصری می ارزند **فصل چهارم در خاصیت آن**

مستقل است و جوی رها می کنند که از منسوبیت زحل است

فصل دوم در خواص و آثار و برده و غیره از سرکه

خواص تجزیت در غایت صحت که خواص سرکه را می شود
و بعد از آنکه او را بکنند شرح می شود و چون خواص سرکه را
مصلای بسیار آبی سرخ از آن بیرون آید و در طبع از اجزای
ازین آن که سیاحت یابی می شود و از آنجا که مصر بدری
ناصری می خورد و کان آن را می گویند اگر خامن سرد را
با آب بیا شامد می شود که دفع کند اگر بر اسطوخودوس
اگر شراب بکرم شود و قدری خامن با آب بیا شامد
حرارت بی و اسهال منفع کرده و مزاج خامن بار و
رطوبت برقان و سده بکرم را نافع بود و خامن جوی صید

که درین

که درین برده می شود که است **فصل سوم در خواص و آثار و برده و غیره از سرکه**

که درین برده می شود که است **فصل سوم در خواص و آثار و برده و غیره از سرکه**
خواص تجزیت در غایت صحت که خواص سرکه را می شود
و بعد از آنکه او را بکنند شرح می شود و چون خواص سرکه را
مصلای بسیار آبی سرخ از آن بیرون آید و در طبع از اجزای
ازین آن که سیاحت یابی می شود و از آنجا که مصر بدری
ناصری می خورد و کان آن را می گویند اگر خامن سرد را
با آب بیا شامد می شود که دفع کند اگر بر اسطوخودوس
اگر شراب بکرم شود و قدری خامن با آب بیا شامد
حرارت بی و اسهال منفع کرده و مزاج خامن بار و
رطوبت برقان و سده بکرم را نافع بود و خامن جوی صید

مت نیست بدان ذابا نش با تشش مذاب نمی شود و چون
ایشغال بر اجزایا باشد و بود بلکه اصل آن آب نیست
حسان جوان نمی تران شاید داین قسم از طلق با تشش
نمی سوزد و نکلس نمی باید بلکه اگر حل نمایند در اعضا باشد
اعضای سوزد و کان آن در محال بسیار وقت یکین آنگو
در جزیره قمر کون می پذیرد اعلی را حق است و طلق
کافی در کان زعفران و غیر آن می باشد و کل واحد از ذری
علق بهاون نمی تران کوفت و محوطه عید نمی تران
و طریق حل طلق آنست که بار بار با طلق را با قلا جذا ان
بخوشاند که با قلا مدها شود و بعد از آن در پاره کر با پس
سنگت کنند و بار بار با طلق یا ریزهای سنگ در دست می مالند

و گویا که در انداختن طلق ریزه می شود و مانند شیر از کرباس
پروان می آید اگر طلق مخلول با قدری صغ در عنزان بیاض
و خلد بآن برپسندند تا قدری برود و مزاج طلق در درجه
اول بارود در درجه ثانی یا بر است اگر طلق مخلول بیاض
صغ پس بیلان خون نماید و مانند زانافع بود و اگر با شرب
بیاض مذاب سوم مقامت نماید **فصل چهارم در جحر مطر**
جحر مطر پس کنی زخمی است در جحر طری که میان
ترکان معروف و مشهور است و آنست و آن را ترع است
سیند یا بل بغیره که برود نقطه سرخ و سیند صافی باشد و احمر
تیره خام یا ابلی خام و مرکب از رنگها مختلف و در معدن آن
فلاست بعضی برانند که جحری کانیست و کان آن در اقصا

خطا واقع است و بعضی دیگر بر آنند که جری جبرائیل است و در
دخول بعضی انواع خازن کنونی یا بدو جمعی بر آنند که در روز
چون در غالی سرخ یا لکه پیکر است که آنرا سرخ آب گویند
و هنگام برین در غلی که آب تنگ باشد لازمی کند در موسم
سیف که آب از حوالی لازمه سرخ آب زوی افتد شیلان
در اموازی و ذراع می کنند و بحر مطا است و جی کنند
و جمیع ترکان مستحق اند بر آن که در هر موسم که حجر مطا
استمال کنند در بعضی که قریب پستقل باشد باران یارده
و خلاف کرده اند که سنگ بر ما و برف و نگر که حجر مطا است
یا نه جمعی بر آنند که هر یکی را سنگی در گریست و بعضی گفته اند
که سنگ هر حجر مطا است لیکن اگر دو پستقل یا بیشتر

۷۰
این جزو یک علی استمال کنند تا اثر آن اتوی شود و در
و نگر که در هر ما پیدا شود و اگر یک پستقل استمال کنند اثر آن
مخسره باران باشد و در طریقی استمال آن هم خلافت
بعضی بر آنند که حجر مطا در میان آب سبایه نهاد که از غلی مطلق
بیاید و نند و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از ترکان بر کنند
استمال آن و گفته و چون تعلیم دیگران نمی نمایند دیگران
بر آن اطلاع ندارند و شایسته از بعضی اصل غریبه روایت کرده
که در مسکه سلطان محمد خوارزم شاه در موسم تابستان
پیری از ترکستان استمال آن بدین طریق نمود که در
میان خرکاهی سر کشاده طاسی پر آب نهاد و دو قصبه را در
بین دو طاس عز نمود و قصبه دیگر در بالای آنرا پاشید

کرد واری برنگ بنگارین از خنجر غرقانی مطلق آویختند
 چنانچه او شمره را تا طاس آب مراز می دو ذراع بود بعد از آن
 دو قطره جگر در میان طاس آب می نهاد و بعد از آن قطره پیرون
 آورد و در یکدگر ساییده و نزدیکی را بجای می انداخت باز پسگشای
 بکینت مذکوره در آب نهاده و پیرون آورد تا سخت تر بت این
 عمل مکرر کرد بعد از آن منقذ لوی آیه از طاس ستود با طاس
 پاشید و پس مذکور در اشتهای این عمل سه روز سه بار و موکث بود و
 عقبان بود و سختی چند آیه پستی می گفت در کاهش در ساعت
 این عمل تمام کرد بعد از آن ابری تند بر آمد و باران باریدن
 گرفت دم از رادی مذکور روایت کرده که پیر پستی جگر
 موکث که هر زیت که مقصدی استقال آن می شرم مرا

علی بن قیس از قبل فرزند یا حینش بر سر نه پیش می آید و
 فقر و وام دارم از ثبات مردیت که شاه خوار از شمار در آید
 ثابت می شود و جز ترکتی نمی شود چون منور یکی آنجا رسید
 برف و باران و سرما و توبه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر
 ملکی ملاک شمرده چون مرهم باران بود سلطان دانست
 که برف و باران و سرما توبه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر
 جمعی را در طلب پستیان بکوی که نزدیک کاه بود فرستاد
 و دو شخص دیدند که بعل مذکور مشغول بودند ایشان را بشکر کاه
 آوردند و در قطعه غده سیاه پخته و زنده در خاک دفن کردند
 در ساعت هوا اظلام یافت و برف و باران و سرما انقضای پذیرفت
 و دستور جهانت که اگر خواهند که آثار جگر مطهر شود

و دست بر پستی آن بیاورد و قصد اهلک او کند و را بدین
 طریق اهلک کند و جری دیگر است که قند آنرا فرموده کنند
 و تزیین نمود مردم بیک نمک که مشهور است اگر آنرا از محلی بلند
 بیاورند در آن نواحی بزرگ بار و از برای محافظت از
 و شمار آنرا استقال کند **فصل پنجم در سنگ عقاب**
 و آن سنگی است که چون آنرا بجا نهند از اندرون آن آوازی
 نغمه بگوشت آید چنانچه گویا چری در میان آن می جنبد
 و چون بشکند در میان آن چری شود و هر پاره را بمن
 صفت بود اگر زمان عامل سنگ عقاب با خود نگاه دارند
 وضع حل برایشان آسان شود از ثقات مرویت که عقاب
 بدشواری پخته می نهد چنانچه در زمان پخته نهادن نازاد

می کشند پس عقاب این سنگ با شش پاره می آورد و تا در
 بیش نهادن زحمت بسیار کند و مردمان آنرا در آشپزخانه
 عقاب می یابند **فصل ششم در سنگ عقاب** و آن سنگی است
 سترس سرخی و زردی که از غایت کلی جز با لاس سوراخ ترا
 کرده اگر آنرا بجا نهند سرخ بود و تا مدت ماندن سوده خاک
 و گاه حجریران در قند و دیشانت که جوی براتند که حجر
 یرقان پس سنگی سیاه مذکور شد است که چون بجان خفاص را
 بزعفران زد و کند خلاف این سنگ را بخت آنرا زردی از
 بجان با شش پاره آورد و بعد این سخن از مردمان پنهان
 نیست اگر صاحب یرقان گاه در سنگ مذکور نگاه کند
 یا با خود نگاه دارد یا سوده آن با آب بیاشد بسیار سودمند

فصل نهم در حجر اعلی و اقل و تحت و بیابان و غیره

حجر اعلی را گنداک گویند و آن سنگی است که چون در میان
سر که اندازند در سر که قرار گیرد و بیرون جود و اگر سوده
آن در چشم کشند سینه بی عارضی را از آن بکنند و عظم یان
از چشم زخم اینی بخشد و کان آن در مغزب زمین است
و حجر قیاد اهل سکنی است که چون نزدیک سر که برند سر که
در پیش آید و در آن سنگ آید و بگویند آن در حدود
مذمت است **فصل دهم در حجر نعل و آن سنگی است**
که چون آب بر روزند آتش از او برافروزد و چون روغن
زیت بر روزند آتش منطفی شود و گندکان از آن
گیران باشند و کان آن معلوم نیست **فصل نهم در حجر الیهود**

و آن سنگی است براق درخشان و دریای که باو ام که سر
در قیاد آب دریا کشند باشد نرم اندک اندک و چون بیرون
آید و برادران تا شکر کند میچیند شکر و در حجر الیهود قیست
قوی است و در حجر جوزی ضعیف و قوی است و در حجر زرنی
بکثر و قوی و ضعیف و کجاست و کجاست از آنست و در بالاه و بنا
آنها خطا بسیار کشید باشند و گاه باشد که از قیاد خطا
صورتها پیدا شود و جمیع اقسام معدن را بنایت منور و متاخر
بسیار نافع باشند و غون از معدن باز دارند **فصل دهم**
در حجر لینی و آن سنگی فاکتر رنگ شیرین طعم است
که سوده آن بسان شیر بود اگر حجر لینی در طرفی از او بر روزند
و از آنجا در چشم کشند حرارت و غارش چشم پاکین کند

و مع این ج انور و چشم نمایه و در عمارت عبادت باغ بود و در
 ابتدا باغ را در آن راه را ساختن کرد و مانند **فصل** یا **نهم** در **حجرت**
 و آن سنگی سپید است که اندک در آن ریویزی بود و در آن
 که در آن از آن کیزان باشد و در آن ریویزی در آن ریویزی
فصل **دوازدهم** در **حجرت** **آدم** که آن را شایع گویند و آن
 سنگی مشهور است که در آن ریویزی در آن ریویزی
 قسم است در قسمی با دایره خرد و همان اثر آن در یکدگر است
 و این قسم را با دایره می گویند و در قسمی دیگر با دایره بزرگتر از آن
 با دایره قسم اول یکدگر پیوسته است و این قسم را عدد سی
 خوانند و شایع عدد سی که اجزاء او بیست و یکدگر جدا شود
 و خاک ناک باشد و این دایره باشد و شایع که در آن خشک

و طاعت آن را بهر راه بطلد و در آن ریویزی غیر اختیار و در آن
 بیش را با دایره دارد و در آن ریویزی در آن ریویزی
 و اگر شایع بود و در آن ریویزی در آن ریویزی
 و در آن ریویزی در آن ریویزی **فصل** **پنجم** در **حجرت** **عمر**
آن **ایمان** **آن** **کوه** **و** **آن** **سنگی** **است** **که** **بر** **ان** **نقطه** **است**
 که آن نقطه بر دوزن ماهی با فزاید و یکا بستن آن یکا
 اگر بر قرقر بر شجر کم تر به بند با آرد شود و اگر در سنگ
 فروزن ماهی بر مصروع بندد شنبایا بد و اگر زن میثم با خود
 نگاه دارد و آبستن شود **فصل** **چهارم** در **حجرت** **والان**
 و آن سیکت که هر دم رکعی نماید و از آن بیاع و کزیدگان
 کیزان باشد **فصل** **پانجم** در **حجرت** **انور** **و** **حجرت** **المنطقه**

حجر الزم سکنی است در غایت شرفی و طمان که در شبهه
 تاریک مانند آتشش در خشان باشد اگر قطعه از حجر الزم که
 وزن آن موازی در می بود از کسی که در خواب باشد بیاورد
 یا در شب بالشتی می نهد تا سنگ نه کور از او دور نگذرد
 نشود و حجر الیقظه سکنی خاک رنگ سپیده نام داشت
 که بجز وزن موازی اسرب باشد اگر سکنی در می از این
 سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نیاید و از بی خوابی
 مآلم نشود و اگر آنرا صلیب کند و جبهه سازند دشت
 جبهه مجذوم دهند شایب **فصل شانزدهم در جرمائی**
 و آن سکنی سیند و زرد است که در دریای مغرب کمر
 ی یابد و موج دریا از این ری اندازد اگر مقدار آنکی

حجر مسائی صلیب کند و صاحب ریگ نشاند و سند شایب
 در طمان شود و قطعه حجر مسائی که وزن آن یک شتالی بود
 جبهه کمر آنکس که یک شتالی طلا بیاورد **فصل هجدهم**
در قشش که آنرا سینه در پیشانی می کنند و آن جند
 مار قشش و دوسه و آن حجر است که جان نماید که زرد در آن نالیده
 و چون آنرا بشکند اندرون او نمحان نماید و کان آن
 در امین است و در نوعی از آن که آنرا بر یک خوانند اصل را طلا
 دهند و مار قشش صنی و آن حجر است شایب که کان آن
 در حدود بدخشانست و مار قشش حیدری و کان جوی مشایب
 حیدر است اگر مار قشش سوده با سره مزج نمایند و در
 چشم کنند نور چشم میزاید و اصول قره حکم گرداند و قره را

از سبب نگاه دارد و باز نشانی بر که بسایند و بر عینش که
 سینه‌های بران طاری شده باشد طمانینه سینه‌های عادی از آن
 کند و عین برنگ خود را بگذارد **قسم دوم** و **قسم سوم**
 و آن سکنی است که آبکینه که آن را کاس کران استمال کند
 و بجهت قسمی شود و در قسم قسمی بسیار خاک ریزه بود
 و از آن بارها و روشن در خورشید باشد و قسمی دیگر فلفل
 بکوبد که در میان آنها جبهه روشن مرآت آید باشد
 و بجهت رنگه تحت سپاسه فام و زرد فام و سرخ فام
 زرد فام بهترین اقسام است و سپاسه با درخشش شکر است
 و اختصاص بخواص و کد دارد و مثل انگه تینه معده و مثلاً
 می کند **صل** **نزد دوم** **پس** و **توتیا** سر سکنی سپاسه

براقی تینی غیر شناخت و بجهت سکنی که در قسم ۱ است شود
 با صحنای و هروی و زبانی درجه جانی و کرماتی سر از صحنای
 بهترین اقسام است و در برتر رنگ سینه بادی است و صحنای
 بعد از صحنای هروی و زبانی و کرماتی بعد از زبانی و کرماتی
 و سر کرماتی که در اقسام است سر از صحنای برتر و
 طمانینه از آن دارد و در سر نیز صحنای را برتر و طمانینه
 جندان نیست اگر سر زرد سروده در چشم کند چشم سپاسه
 که در اند و صحت آن نگاه دارد و در روشنائی را توتیت کند
 و توتیت خ قسم است توتیا، کرماتی و توتیا، قدی و توتیای
 مندی که آنرا توتیای ویکی گویند و توتیای سینه صاف
 بسان مگد و توتیای زرد رنگ توتیای کرماتی بخلاف سایر

اقسام توتیای صغیر که آرد توتیای مسکه و توتیای
 بازده که در روزهای گمان تحصیل آن با طریقی باشد
 که توتیای مانند شاخه در می خازند و از شیب تا بالا میخیزد
 سفالین در دیوار آن نصب می کنند و سنگ توتیای در کایه توتی
 که توتیای آتش توتیای آتش و در می خازند و از شیب تا بالا میخیزد
 سنگ توتیای مسکه در دیوار آن نصب می کنند و از شیب تا بالا میخیزد
 که توتیای مسکه عبارت از آنست که قسمت قسمی که بر سر میخ
 می نشینند و این قسم اخف و اعلی بوده و تنوع آن در واروی
 چشم اطرد و اعلی باشد و قسمی بر میانه میخ می نشینند و این
 قسم میانه بود و قسمی بر پایین میخ می نشینند و این قسم غلط
 ادنی باشد و کان توتیای و قدی و ادبیت که در خلال جبال

فند از ترتیب عرب و افقت و آن توتیای شافت که
 تمام با صابون رقی دارد و توتیای سندی در اطراف
 درهای چند کون می باید و بواسطه موج دریا بکنارهای آن
 و توتیای فلک الطیف و ایضا اقسام ترتیبات و بعضی بر آنند که
 ترتیای سندی فلک رنگست جمع اقسام توتیای چشم را مانع بود
 و اگر سرود و توتیای بر بعضی باشند یا ترتیای آب سالی را
 بعضی طلا کتدی بر بعضی از آن کنند و اگر ترتیای با پس خراج
 نمایند مس زرد کرده اند چنانچه در خانه مس زرد خواهد آمد
 و ترتیای مضاعت اگر استمال می کنند **فصل بیستم**
در نسبت بعضی جواهر با بعضی جواهر ابرو بیکان نسبت بعضی
 جواهر با بعضی استمال کرده و از مشا را بر روایت کرده اند

تیز خاک از آن توان کرد و گاه میان زرد و مشبیه آن
که اگر بایستی سازند شنبه ها افتد و تیز زرد از ایشان
بدو طبعی توان کرد یکی آنکه در خالص از خلاص صبح العیار پیر
آید و شنبه در خلاص نیا نه شود دوم آنکه زرد در زیتنی فزود
و در زیر آن قرار گیرد و شنبه در زیتنی فزود و بر
نیز آن بایستند اگر زرد ناپ با قدری نقره بیا میزند
نظام شود و اگر با نخاس بیا میزند سپیاه تمام کرده اگر با
و مرد اسنگ بیا میزند سخت شود از بعضی بویان مرد بست
که اگر فضل موش در زرد ناپ اندازند بایان تراب
بیزه شود و اگر فضل که به در آن نکلند بصلح باز آید و اگر
الکلی با قریش باز بیکدازند زرد شدن دارد شود و اگر قدری

و شنبه یا روی سرخته بره های آن کنند شنبه آن به شود و اگر
مقدارهای کبریت در زرد که اخته بیزه و قوب ساقی سر بوز
بیشند و زرد نام اندام و سرخ نام شود و گاه بیزه و بیکه
در خلاص جری از شنبه پیدا شود و گاه با ماسه بر طاق و خشت
و گاه در بخاری و گاه خاک ناک و گاه سپیاه تمام نیا بعد از
خند گاه بیکد زردی قطع از کبر و آن جسم را اقلید از زرد
که از جلد آید و به نینس عزیز از جلد است و چون نظارت
بها طلا ماسه فسل و کمال عرقا در غصه زرد ال و قنایت و در
یلا و کفره اسلام ترین بتان و بت رویان بانی کنند
تزد جمهور نام کبر الا قرام است و فضلا بهارات شنبه
آزما کرده اند چنانچه شاعری **شمس**

چشمی سپیدی صاحب عیاری	نکاحی سرخ روی سکه داری
کلی بگرفته جز با ز سر دست	دی بسمن بر از ابد و به دست
کلی به حرف را قوت الطرد	عرو من از جوان کام ناسر
از او خلق جهان را دست هر کار	هر کار که در دست یزد و زیار

مثنوی دوم در کاف آن کاف آن در دو قسم است کاف آن در کاف
که در آن کاف باز جینی دیگر پیدا میخورد باشد و کاف آن در کاف
که در آنجا باز جینی دیگر آید بود و کاف آن در کاف بسیار است
فوائد ابوریحانی در شرح کتاب تناسخ الاطراف بیان کرده
که کافانی در حدود و زیارتان واقع است و از اسحق مودی
مرویت که کافانی در دیار مصر است در موضعی که طول آن
ح و عرض آن **ل** در جهات واحد طیب ساوچی بر است

۱۰

که در دنیا هیچ دامغان و دجال جز فی کفران چند کاف آن در کاف
شماره شده و در میان چهار مردمان مشهور است که اکثر بطلان
در او و پاره مغرب و واقع است **فصل بیستم در تفسیر انواع قیمت آن**
نرم اندام سرخ خانم که سرخی آن بگریزند بهترین است
بعضی مدققان گفته اند که رنگ طلا عالی باید که شباهت جزو
آتشش باشد و نه فی آنرا بود و بوی سروریش امتحان کند
چه اگر بسوزد بر نوک زدنم اندام و پسندیدم باشد و اگر
بر خلاف این باشد بر خلاف آن بود و چند گفته اند که زکمه تر
شود حسن و نظارت او زیادت کرد و چون توهم بسیاری
از اشیاء بطلانی گفته و بیان مردمان کثیر احرامات و اکثر شهادت
ایام بواسطه آن اشطام می یابند تا غایتی که زرانامه پس

استخوانه بلکه اما جواره قاضی الحاقیات گویند چنانچه شکر گویند

فصل

ای از توشی اگر جامع نداننی

مطابق تر ضا نه و یکن بخدا

نیخت آن احتیاج بر بیان نه ارمه لیکن زر را با نجا مختلف

در بلاد و روان کرده اند در ترکیه ای زر را و ناسکو که در خطا

و هندستان زر مصور بصور مخصوص و در مصر و ایران زر من

زر منقوش با سم طلا طین در معاملات جاریست و در بسیاری

از بلاد زر و نقره منقوش روان کرده اند تا از آن پلا و پهن

نهند **فصل چهارم در خاصیت آن** طبع زر بر دایمی حار و

و بر دایمی معتدل رطبت و را تریبیت کند و امراض سوداوی با

سودا و متدی و خروج میرانی را جود و در دوزخ و نال و فاضله را

نافع بود و اگر عضوی بر زده ای که متعفن نشود و ریم نکند

در زده اصلا چ پذیرد و اگر بیل زر بر زده در حاسه بصیرت کند

تقریب لطف کند و سوزش چشم و دمل را نافع باشد و اگر قدری

زر در دهن نگاه دارند و دهن خوشبوی کند و زر شاد و این

حواض اتوی زده و آب نه کف نرینند تا شان آب شود

بسیار آستان کند **سبب دوم در سیم و آذر نقره**

نیز گویند فصل اول در سنات آن سیم فلزی شیرین

ترب بر زاست لیکن در نایندگی و پائیدگی برابر زر نیست و

بواسطه مزج دارد با بادی ناپسند شود و بر زکار بسیار

زیر خاک بایند خاکتر کرد و اما آن خاکتر را بسیار سیم توان

ساخت اگر با نقره ماه باب قدری نمک بیاورد میزدنی و اگر
 شود و اگر قدری بکریه بیاورد بپشتی می مالند که قودا
 و اگر شد از این ابرو نیز قودا در قنداق میزدند که قودا و اگر
 از سبب بادی مزاج بکشد در غایت طوطی که قودا و گاه باشد
 که بر روی سبک سپیم خالص که بجا که تخت باشد بر روی
 ارضی سپیه مگون یا بدنه آهن جرم را اقلین اخفی گرداند
 و از او بوی بسیار نماید است و تمیز سپیم از آتش سپاه آن
 بگاه توان نمود و سپیم از منویات تر است **فصل دوم در کانیان**
 کانی نقره در اقالیم سیدمت و از صوب مشرق در حدود
 ترکستان و مغولستان و از صوب مغرب در ارض روم و
 فرنگستان معادن بسیار واقع است چنانچه در ارض دوم

است و چند کانی نشانی در هند و سپیم چنانچه معادن و اگر
 آتش است تخت مقداری را از کانی امتحان می کنند اگر
 یکی که حاصل می شود خوب است از قیمت سپیم باشد اگر
 سپیم از آن کانی می کنند و اگر زیادت باشد چنانچه در معادن
 اکثر بلاد استخراج می کنند و در بعضی معادن سپیم در
 خلال شک کردن می باید و سپیم از آن سنگ بدین طریق جدا
 تران کرد و یکی آنکه خردنای سپیم از میدان شک بکنند
 طریقی دیگر آنکه شک را خرد بیاورد و سپیم از آن جدا
 کنند و سپیم فلزی و پست که بواسطه اشتغال برودت
 در طوبت کند او سینه گشته **فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن**
 سپیم دو قسم است قسمی از قسمی دیگر سینه تر است و بهترن اقسام

سیم شصید البیاض نرم لطافت که بگویند و کشیدند
 ریزه نشود و سیم فاضل عذبه المذاق و صافی آواز است
 لیکن بصوت او هم مخلوط بود و غیر فاضل مری المذاق و مری
 آواز است که صوت او توهم عالی باشد و چون سیم
 میان مردمان شیر اهریانت و قیت اکثر اشیای آنی کند
 قیمت آن از سکنان پنهان نیست و بیان آن فایده جندان
 ندارد و چون بیادی از نعمات مردمان بر سپید سیم سالک
 می یابد در شای آن جانم در شای طلا جلال و اطرا
 نموده اند کما قال الشاعر **شعر**
 لولا اناف الله سبحانه لقلت للفتة سبحانها
 و قال آخرها لمارسیه **بیت** حاجت بخدا چنین است

توبه و پستی بخراش که سیم **فصل** در خاصیت آن
 سیم بار در طبقت در منقحات و طبقات فصل دفع کند و روح
 برآید و اگر سیم در دهن بگذارد و بر اند و من غرض بر کند
 و اگر بر روی چشم جرح نماید توبت بصر کند و بتدریج
 کتبت و دقاشی توان کرد **سیم**
 که آزارنازی نماید **فصل** در صنایع آن
 مس سرخ است سرخ صافی نرم اندام و سرخ زرد نام
 و سرخ صلبه سیاه نام و هیچ یکی از فلزات نود و تراز مس
 گرم نشود و دیرتر از مس گرمی را نکند از فلزات سرد است
 که خاص مؤنت طبع است قوت خود بفرمید و قوت غیر
 قبول می کند و مطا است که حل و عقد و تعلیم و تخلص می پذیرد

در ملک پس منظم بلاد و اکثر از آن منالیت و کثرتی که آن آید
 و هر چه پیش را بجلایند و آنرا بیک واسطه آن المیت نش
 کثیر می شود و احتمال این که از من می سازند و پس
 بر من زرم و است و در جمیع کشور که در **فلس** و **هند** و **چین**
در کتب **مکتوب** آن کان من فراوان است و معادن مشهور آن
 در بلاد است که کورنی شود و بزرگ و دوم در آذربایجان
 و سواد و اندلس و سپینان و نیشابور و ترک و کمان و بعضی
 مردمان بر آنند که کان من در اندلس نیست و من صنوبر
 به توتیا را با غایتی که بگوید واسطه آنکه در بسیار بلاد است
 من را بتوتیا فرج می کنند و در اندلس پنج ذبت و از این
 جهت آنرا چنست میگویند از این من و دیت که ماده

فلس در بسیاری صورت با هم در سب و ام و در واسطه
 و از این من و بعضی بلاد شده و کثرتی که آنرا می بول کرده
فلس **چهارم** **در کتب** **مکتوب** آن کان من فراوان است و معادن مشهور آن
 اندام بهترین آن است و فلس من و صفت بسیار نام
 زبون ترین آن است و قیمت من در بلادی که از معادن وی
 بریده است مانند مصر و از وی صفت قیمت او است در بلادی
 که ببلادین تربیت مثلاً در مصر و از وی صفت قیمت او است در بلادی
 در جمیع نقت و می شود و در بلاد و قرب معادن و از وی صفت
فلس **چهارم** **در کتب** **مکتوب** آن کان من فراوان است و معادن مشهور آن
 نماینده بر آنکه طعام و شراب فاضله ترشی از ظروف مسی
 خوردند اعراض بکار مانند سلطان و دارالین و در و بکر و

و سود مزاج طحال و امثال اینها پیدا شود اگر قدری آب
 با نمک در ظرفی پستین کنند و سرش بر شند یا بطرفی پسین
 بر سر مانی بریان کرده گرم نهند تا بخار در او مجتسب شود
 کل واحد از ایشان بسان سموم در بدن عمل کند و اگر مس یا
 بر سر که ترکند و در جای نمناک بنهند زگی بر آرد که آزار نماند
 گویند و زنجار سیسبل و ناخن را با نمک بود و در مرامم لحوم
 عنبر را از آن کند و جراحه کشته را با اصلاح قیاد و اصلاح باز
 آرد و غاس محرق در حرفه کاشی کری وینا کری و کس
 بزرگست و در مرامم متعلق است و زنجار و غاس محرق در
 صناعت اکبر استعمال می کنند و اگر بمشامی از غاس مواز
 کن را چشم بکنند و کربار موی بر نیاید و اگر پس نافه در آب

زرد زنده کسان از آن بگریزند و اکثر نظایر آن می درختان
 که نور آفتاب در آن خانه افتاده باشد از آن توده کند و اگر
 مس محرق صردلنا شستنی باشد سوز آرد
 با سیسب مدام در از زیر که آزار نماند و از قلی کریمه
 نسلی اول و مناسبت آن از زیر از طلاست شور
 مشابه نقره است که بواسطه صفت که در کان عارض
 آن شده از مرتبه فقره که تنزل نموده و خاد و حرم و کرامت
 رایحه و صرر عند الحریک و از خود مندان خرد و دان پنهان
 نیست که رفاهت حرم از زیر از کثرت ذوق و کرامت رایحه
 او از قلی فخر و صرر عند الحریک از بتری که نیست و از بتر
 تنجی که بکسیت از زیر توده توده است و اکسیر یان بر آید

که این نسبت بعضی ادویه مزاجی توان کرد و چون این
صفات زایل گردد نفقه مضروع حاصل شود و اما در مقدار
رسالت قدم پذیرفت که تغییر تبدیل فصول در وسع اعتدال
نیست و از زیر سرعت بلغاری و ترکی و چینی بلغاری را
بر واسطه انیمیک کرده اند قتی نواله خوانند و فونکی از زیری
ترم اندام زرد فاست که بعضی را بصورت ماران ساخته اند
و نمبر سلطان فرنگ نشان کرده اند و بعضی را در یکدگر بسته
و این بعضی را در زبان پاییکویند اگر از زیر در بلاد خار در
آفتاب بسیار بیکدازند بیکدازند اما چند انگشت آفتاب بماند
نموده و از از زیر ظروف سارند و بان ظروف مسی سهند
کنند و اگر از زیر فالح که غیر از زیر بان یا نیخته باشد

یا تش بیکدازند و در ترکی گنند و زیر نه سهند و شترنی
بر از زیر مستولیت **فصل دوم در مکان آن** از زیر در سه
مکان را قوت شرقی مرز چین و حدود بلغاری و زیاده
فرنگ داده اند از زبان مادمه پسیم متوجه صورت
قبیله در واسطه کم پس کینت بعد کمال که اقبال
نظرات قبیله پذیرد **فصل سیم در تیز انواع وقت آن**
بهترین انواع وقت آن بهترین انواع از زیر بلغاریست
که از سایر انواع روشن تر و صافی تر و سینه تر است
بعد از آن ترکی و قیامت رطلی از زیر کاپش در صی نامست
فصل چهارم در قاصبت آن از زیر سرد و خشک اگر
صنعه از زیر بر پشت بندند که باه کند و اخلام باز دارد

و اگر با کشت در یک سانه از نه کشت نپزد و اگر صغیر از نه
 در سرکه با آب غوره صغیر نهند و جوی که بر روی آرد بر خازیر
 و هر طای که بر اندام مردمان بر نی آید با لند تا رخ برود
 و اگر اندر بزم مجلس یا دروغش بر سر خنکها طلاء کند سودمند
 بود و چون مکرر بر غصه طلاء کند با ساقی موی از آن
 کشید و رایحه آن بکاه کلس بقایت میسر بود و سینه ملتی
 خون از جراحات باز دارد و اگر بر قل گزیدن کشد م
 طلاء کند تاغ باشد **سیراب**
فصل اول در معنی این اسرب فیزی نقره نام
 نرم اندام است و او از است که در کان بعضی جندان یافت
 درستی که ماده اوست مانند دروی دن شراب درشت بود

بر کشیده

و بر اسط در شتی ز بقی نذر استمنت میگرداند و سبب
 تری و خانی کبریت شسته او از است و که از اسرب
 مانند که از از ریز است و از اسرب شکر فیه هیچ و مرد و سنگ
 از و سینه یاب سینه حاصل می شود و تران که وجه اگر اسرب
 مجلس را آتش پشیا دید مندر خوف شود و اگر در کوزه که
 از کاهه گویند اسرب از غوره جدا کنند اسرب بر و اسرب
 کرده و اگر کاه در اسرب لاش سرکه نهند بر سطح آن
 سینه اب گون باید چنانچه بر سطح مس زنگار گون می یاب
 و از اسرب مجلس سینه سازند که از جلا نیکاست که
 نشان استمال می کند و بجا نکه نقره جمع معادن از
 اسرب خالی نیست جمع معادن از نقره خالی نیست اگر مقدار

آسن با نصف آن متداویر بر یکدیگر بکند از نه از جمر
 امرانی سینه لطیف حاصل شود و اگر اسرب بکند از نه و قدری
 فلفل در با آن بپايزند که در ت اسرب زایل گردد و مانند
 نقره سینه و صافی و لطیف شود و در مل بر اسرب متولیت
فصل دوم در کان آن کان اسرب مانند حنای ازادگان
 در اکثر مواضع واقع است و خون تری از بخار اسرب
 کتون می یابد لا محاله از کان اسرب خیزد **فصل سوم**
در تری از اسرب آن حیسن اقام اسرب اصفا
 و نوعی که از نقره می سازند و قیمت دور طل مو از سه
 ده سینه **فصل چهارم در حاصیت آن** اگر صفت اسرب
 بر پشت بزند شست نشاند و اقلام باز دارد و اگر بر روی

بزند که منش آن رطوبت باشد یا بآب سرکه و آب
 کاشنی بپايزند و بر آن طلا کنند و در م قلیل پذیرد و بکند
 از جگر رنگهاست که فاشان بکاری برند و در اصول میاید
 مرهمها هم مستقل است و از سینه اسرب حریمی جندی
 عارضه که اکثر جراعات را نافت اگر سینه اسرب
 را بر روغن بر سوختگیها طلا کنند سودمند بود و مرد اسک بوی
 انه ام را از آله کند و بهر اسم حراجت را از عنونت حمایت
 کند و بچنگ اخازد و خوردن آن ملک است اگر مرد اسک
 یا سینه و آهنگ بر عضوی بپايزد طلا کنند سپید شود و
 دودی که از سوختن اسرب خیزد از سموم است اگر قدری
 از آن در آب حل کنند و در علی که زنده کان باشد پاشند

کندگان بگریزند و اگر بگریزند بپاشند

ششم در آسن فصل اول در صفات آن

در قندهار ساداتی که پذیرفت که اجرت از ابی زام و قندهار
آسن خلوط و از خردمندان خرد و دان پنهان است
که عمر اذابت و کموت لان و بعد آسن از اعتدال سبب
اختلاف اجرت اند کرده است و آسن دو قسم است نرم آسن
و فولاد نرم آسن چهار نوع است نوعی که اصلا آب نمی گیرد
آسنی سینه قامت و از آن آلات اکثر صنایع می سازند و
نوعی دیگر آسن است که آب بگیرد و از آن تیغ و درو می و
شکلای و آلات بخاران و زرگران می سازند و این نوع را
قانع گویند نوعی دیگر آسنی نرم تار یک ریزه است نوعی

چگونه آسنی سینه قامت نرم اندام است که بپای که این نوع در

زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر ندارد و از این نوع تیغهای
سازند که مانند کاغذ می توان چید و زنجیرانی می گذارند که
این نوع را بیلاد اسلام آورند و فولاد دو نوع است کافی که
آنها را در آن گویند و علی که از نرم آسن با بعضی ادویه
حریت سازند و گاه باشد که فولاد ریخته کنند و در نرم آسن گذارند
و از اشراج ایشان جوهری حاصل شود که آنرا بیلارک گویند
و از بیلارک تیغها و کتی را که شهبان می گذارند و امثال آنرا
سازند و بعضی ادویه بیلارک طلک کنند تا که هر برآرد و بیلارک
چند قسم است بیلارک شامی و بیلارک جامکی و زو سینه شامی
اینها بیلارک شامی را که هر بای سینه درشت مسلسل شکل عایا

و در میان راه کوه های پیدل بزرگ باشد چنانچه گویا بر انکشت
 نقش کرده اند و باین قسم عالی گشته و ببلارک جاسکی که هر برای
 پینه بسیار دارد و لیکن خشک و در سالها راست و گاه
 باشد که مو از وی سرانگشتی یا تریاده از تنگی کوه و بیاه
 نام بود و آنرا عالی میگویند و در آنجا قاصد که برود جنتی رخ بود
 و آنجا بر کن رویا ترسب قصبه باشد که بر وضع مبارک
 نیست و آسن از منو بانه بر خشت **مفسر دوم در کائنات آسمان**
 کائنات آن ماست و نهایت قوه و مایه کائنات در اکثر بلدان و اوقات
 و بلارک شای و در مظاهر و بلارک جاسکی در فارسی
 سازند و طریقی آب و دان بلارک سندی آفت که قدری
 کل بر سر کین کا و با قدری در آن مزاج نمایند و بر

و جنتی تیج طلا کند و تیج بر آتش شای آینه و مهر و جاس
 او بر قطعه قد نوری نندازد و نامی که آب بکشد
فصل بیستم در تزیین انواع و اقسام آبنما این تزیینی
 بیند نرم اندام نه کور بهترین اقسام است و شمیری
 از آن تزیینی یکند و درینا زمری می ارزند و بلارک شای
 اشرف انواع بلارک است بعد از این زویدنا و بلارک
 جاسکی بواسطه آنکه حسن اشکال و کثیرا هم سر است
 و در او این زمان الله اشهر بجای بلارک سندی پیدا
 و بقیه آن میخریدند لیکن چون آنرا آزمونند و بسیار
 خشک و سست الاکنه برده و غنای بقیه آن تزیین
 کرده ارباب و توف و عبارت گفته اند که آسن و کوبایه

که بنده نام بود و او را دو طبع باشد **فصل چهارم در طبیعت آهن**
 آهن از جمیع فلزات انفع است تا فلزاتی که گشته اند که هیچ
 حرفتی از آن مقام نمی شود و زنگ آهن که از اجزای عنصر
 هیدرکویت معدنای ضعیف را تقویه کند و در بعضی احوال با
 صنعت یکما پستمت دریم آهن که از زنجیر هیدرکویت
 در مرام جراحت را بچسباند و در بعضی از انواع در جوارش
 از تر قاعده را سود دهد و آبی که بر کمان آهن گذرد
 از میای که بر بایر کمانها میگذرد اخف و اچسبناک باشد
 و اگر قدری سبدا بس با روغن بر آهن طلا کنند یا قلع
 از زیر روغن و فلک نیک بمالند تا سپیدی از آن
 بیرون آید و آن سپیدی را بر آهن طلا کنند آهن

زنگ نگیرد و اگر زنگی آهنی کرم گشته چنانچه سرخ شود و به
 پنج درختی که بنده آن درخت خشک شود اگر چه بزرگ باشد
 و اگر خون بر کرم بر آهن بمالند زنگ و شکسته شود
باب ششم در طبیعت مس در فارصینی خلافت بعضی
 مردمان چینی روایت کرده اند که در حدود چین فلزی
 زرد رنگ غیر مس و نقره متشابه جوش است که از انبار
 گویند و قراج اینند و هر چه از آن زرد رنگ است لیکن از
 نقره اقل است بدلیل آنکه اگر با نقره اشتراک گشته باشد و
 زرد را بکند از نقره در زردناب رسوب کند و بعضی دیگر
 بر آنند که قراج فلزی که از نقره سپید نام است
 که یای آن بهر فلزی میزند و از آن انواع اسلحه می سازند

که نه غم آن اسرار را منترقا بچشم است و گویند که در هر چمن
از خار صینی آینه چینی و جرسی که می سازند که چون
مقرر بر آن جرسی از تیره صیدای آن سرازیر یک منزل
راه برود و آن جرسی را از سقف معابد می آویزند و اعلام
سکام عبادتستان می کنند و بعضی بر آنکه جرسی مذکور
از فلزات سنت کافیه ترکیب می کنند اگر صاحب ثروتی که در
آینه چینی نگاه کند شمایابد و اگر جرسی که آینه مذکور از آن
می سازند با خود نگاه دارند صرع و مالخواری را مانع گردد
و جادوی را دفع کند و اگر بر اطفال بدهند در خواب ترسند
و فرغ بکنند و بعضی دیگر بر آنکه که در میان زابلستان
و بدخشان کوهی است که چون از آنجا آمدن اذان جری

سنگی

میر سلفی شگفته بر یک قلنی ترشح کند که آنرا خار صینی
گویند که در زابلستان یکسگی میاه زرد قام است که آنرا
میکند از آن و در توالب مختلف می ریزند و از آن تفرید نماید و
بند نماید و امثال آنهای بسیارند و مشابیه آینه چینی دارد
و همگی خار صینی است و بعضی گویند که خار صینی از صافه
سوخه کوهن می یابند از آن جلد در جبال وحشی که مسط
صراحتی کثیر است جمعی صلب بشکل عودی می افتند
که اکثر آن در زمین فرو رفته بود و رنگ آن میانه رنگ
آهن و نقره متوسط بود و از آن قسم و پستما و کار و ما
ساخته و در نوای جوی صامت بر زمین افتاده و در آن
محل جمعی طولانی یافته که رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره

بود آنرا بیاف دادند از آن دو شمشیر ساخت یکی از بیاض
فوت شد و یکی دیگر ملک بجزن داشت شبی تا یک ملک میر
ی نمود بخلی صغیر رسید تصور کرد که مردیت شمشیر
بر آن زد قتل مینماید ملک در خشم شد و شمشیر بنگ زد و
دو پاره کرد روز دیگر آنجا ط کردند شمشیر از قتل کشته
بود و لیکن بر اسطحت زخم و صدمت تن قطعا از یکدیگر
جدا شده بود و باندک بادی از یکدیگر جدا شد ملک از
شکستن تن تا سفسب بسیار خرد و پاره و وصل کرد و آن
تن بر وصول شهرت گرفت از ثنات مردیت که در مجده
آید نه اردیل جسمی قلیل بکم کثیر الوزن افتاده و در
وزن موازی با نصدن باشد و نضی از آن جسم از بیاری

دست که بر آن مالیده بودند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره
و آسن و نضی دیگر که دست بر آن مالیده اند سپیاه
فامست و این جسم از غایت صلابت نمی توان شکست
و با تش بر آن ظریف نمی توان یافت جانچه صدای خوا
که پاره از آن جدا کند آن جسم را گرم کرد و بترتبه گرم شد
از ده ذراع مسافت کسی بنزدیک آن نمی ترانست
و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسند و
تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردیل بر آنند که
اول الشکده که زرد هشت در اردیل بنا کرد این جسم در
آنجا برد و معلوم نیست که از کجی حاصل شده و خار سپینی
از منسوبات عطار است **فاطمه در مرگت از تن است و**

و نسبت ایشان با یکدیگر فصل اول در برج که آزار
 بنازی شب گویند برج از مس نهاد و سواد شری برده
 در ترکیب می کنند و در ابتدا اصدات زبان زرد زرد و
 بعد از آن بتدریج زردی وی شرلی می کنند بعد چپس
 باز می رسد و اگر خواهند که رنگ آن باقی ماند هر چند گاه
 توپا با آن خرج نمایند و اقامت برج بسیار است بهترین
 اقامت برج اندلسی و شایسته که بر یک چهار دانگ
 عیار دارد و از کوهرهای که اخصی بعد از پسیم و زریح
 یک از برج لطیف تر نیست **فصل دوم در سنسبیدوی**
 که آنرا بتازی صفر گویند ترکیب صفر از غاس در صفت
 و با وجود آنکه ایشان هم دوزم اندامند صفر که از اثر شراج

ایشان حاصل می شود کثیر البوسنت بهتر است که در وی سیج
 شری نیست و غاسی و ز صافی که اجزا صفر اند از یکدیگر
 جدا شوند که دو سبب ترکیب برج و سینه روی آن بود
 که چون حاکم ظالم کثیر البغاج حجاج حکم کرد که در عراق و
 فارس ادانی زرد پسیم سازند و آنرا ساخته بودند شکستند
 زیر کان خرو و بان جهت متهمان برج و سینه روی ترکیب
 نمودند **فصل سییم در بنسبیدوی** که آنرا اتالی گویند ترکیب
 از اسرب و غاسی است و تکیلی زیاده ندارد بلکه آخس
 اتالی از جمله ترکیبات مذکور است و در آتش تاب بسیار
 ندارد و از آن نادر و نادر و یکبار و امثال آنهای سازند
 و اسرب و غاسی که اجزا تاملند بهر آنکه از یکدیگر جدا شوند

از بعضی حکما پرسیده اند که اسرب و نحاس از یکدیگر جدا
 توان کرد در صاص و نحاس نتوان در جواب گفته بر اسطه
 انکه در صاص و نحاس مزنی تربیت سعد اکبر و سعد اصغر اند
 بناب و تقاشتی میانه ایشان است چون پیکر که آسمند
 از هم جدا نمی شوند و اسرب و نحاس مزنی تربیت خس اکبر
 و سعد اصغرند و مناسبتی جندان میان ایشان نیست
 ازین جهت از یکدیگر جدا می شوند **فصل چهارم در درازو**
 ترکیب درازو از سفید رو و بر رو و نحاس و برنجست و از آن
 انواع درای سازند و غرق زیاد ندارد **فصل پنجم**
در طایقون اصل طایقون نحاس است که بعضی فلز یا دویها
 بان آسمند اند اگر محربه از طایقون جراثحت کنند ایتیم زیاده

و اگر نقاش طایقون که جرب کرده باشند بپر کنند و اگر
 باره بر نیاید و اگر در آینه طایقون نگذرد چشم را زیان رسد
 و اگر زیاده بخانه کند قوه البصار تباه کند **فصل ششم در سایر**
اموری که مرکب از فلزات اند امور مرکب از فلزات غیر مذکور
 بسیار است و ما در این مختصر بنده دو مرکب ذکر اختیار کنیم یکی سنجست
 که ترکیب آن از سیم و اسرب و نحاس است و از آن یکی سیاه روشن است
 و در نقاش مستعمل و یکی دیگر است جوش که مرکب از فلزات و از آن
 ادواتی می سازند **فصل هفتم در زینت فلزات** یکی که مقداری عین که آن مقدار
 شغال و نیم و از نحاس جبل شش شغال و دو دانگ و از برنج چینی
 پنج شغال و از آهن جبل شش شغال و نیم و در قلعی سی و هشت
 شغال و نیم باشد و الله اعلم و صلی الله علی محمد و آله و سلم

از اوصاف شغال بود از سیاه شتاب شغال و از آن یکی سیاه روشن است
 و از اسرب بخانه و در شغال و در آن یک و نیم و از سیم خواهد چاهیم

کتاب
 جعفر سلطان احمد

